

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

نگرشی موضوعی در تصاویر شعری دیوان  
فرخی سیستانی

## مقدمه فصل

پیش از این ، در بحث از توصیفات ، به سه نوع توصیف کلی در دیوان فرخی سیستانی ، یعنی توصیف طبیعت و عناصر جهان ، توصیف های عاطفی و توصیف های ستایشی ، اشاره کردیم. این توصیفات سه گانه که تقریباً همه ی تصاویر به کار رفته در دیوان فرخی سیستانی را شامل می شوند ، از جنبه های گوناگون با هم تمایز دارند و ما در اینجا ، به اختصار ، به آنها اشاره می کنیم.

اولین مسأله ای که در این باره مطرح است ، بررسی میزان ابتکاری بودن یا کلیشه ای بودن تصاویر به کار رفته در این نوع توصیفات سه گانه است . در توصیفات فرخی از مظاهر طبیعت و عناصر جهان، غالب تصاویر ، از نوآوری و ابداع برخوردارند و کمتر ، تصویری را می یابیم که برگرفته از تصاویر شعری شاعران گذشته ویا معاصر او باشد . اما در توصیفات عاطفی که غالب تصاویر ، برمحورِ توصیفِ معشوق و جمال او دور می زند ؛ جنبه ابتکاری و ابداعی تصاویر ، تا حدودی رنگ می بازد ؛ به این معنی که ، همگام با تصاویر ابتکاری شاعر ، تصاویر به کار رفته در شعر شاعران ادوار پیشین یا معاصر او ، دوشادوش هم ، به کار گرفته می شوند والبته نا گفته نماند که این مقدار استفاده از تصاویر شعری گذشتگان ، امری اجتناب نا پذیر بلکه ضروری است ؛ چنانکه در شعر تمام شاعران بزرگ ادوار بعد نیز ، این نوع تأثیرپذیری ها از تصاویر شعری پیشینیان خود ، وجود دارد و این مسأله نه تنها موجب پایین آمدن ارزش هنری توصیفات عاطفی

فرخی نشده ، بلکه برغناى این تصاویر نیز افزوده است؛ زیرا فرخی ، این تصاویر کلیشه ای و موروث را به گونه ای در شعرش به کار برده که اغلب اوقات ، از تصاویر به کار رفته در شعر شاعران آفریننده آن تصاویر نیز ، زیبا تر و بدیع تر جلوه گری کرده است . حال با توجه به این مسأله ، می توان ارزش تصاویر ابتکاری او را در توصیفات عاطفی اش - که البته کم هم نیستند واز ارزش بیشتری برخوردارند - حدس زد . اما در توصیفات ستایشی فرخی ، در قیاس با توصیفات عاطفی او ، باز هم از تصاویر ابتکاری او کاسته شده و بر تصاویر کلیشه ای او افزوده شده است و البته این مسأله ، به ندرت تصاویری را که فرخی به وسیله ی عنصر اغراق و مبالغه خلق کرده شامل می شود. دومین نکته ای که می توان در این توصیفات سه گانه ، مورد بررسی و توجه قرار داد ، بحث درباره زیبایی تصاویر به کار رفته در آنها است . در مورد زیبایی توصیفاتى که فرخی از مظاهر عالم طبیعت ارائه می دهد ، جای هیچ شک و شبهه ای نیست و البته جنبه ی ابتکاری این تصاویر ، نیز تأثیر به سزایی ، در زیبا جلوه نمودن آنها داشته است . در توصیفاتِ عاطفی فرخی ، این نوع زیبایی در هر دو نوع از تصاویر او ، چه تصاویر کلیشه ای برگرفته از شعر شاعران ادوار گذشته و چه تصاویر ابداعی اش ، کاملاً چشمگیر و آشکار است و یکی از عوامل تفوق شعر فرخی بر بسیاری از اشعار شاعران معاصر او و از جمله منوچهری ، استفاده از توصیفاتِ غنایی و تصاویر زیبای به کار رفته در آن است . در زمینه توصیفات ستایشی ، وضع کاملاً متفاوت است و غالب تصاویری که فرخی در توصیفات ستایشی خود و به ویژه در توصیفِ ممدوح - که از بالاترین بسامد در توصیفات ستایشی او برخوردار است - به کار گرفته ، از نظر زیبایی و دلپسندی ، چندان درخور ذکر نیستند و بیش از آنکه زیبا باشند ، ملال آور و خسته کننده و بی روح به نظر می رسند . سومین نکته ، بحث و بررسی درباره ی عناصر اصلی خیال انگیز در هر یک از توصیفات سه گانه است . پیش از این ، درباره ی عناصر اصلی خیال انگیز در شعر فرخی یعنی تشبیه ، تشخیص ، اغراق و استعاره ی مصرحه ، به اجمال بحث شد و گفتیم که این چهار عنصر خیال انگیز ، کمابیش ، نقش آفرینش اغلب تصاویر شعری فرخی را بر عهده دارند . حال اگر بخواهیم در هر یک از توصیفات سه گانه ، اهمّ این عناصر خیال آفرین را بررسی کنیم ، به تفاوت هایی دست می یابیم. در توصیفات فرخی از طبیعت ، بالاترین بسامد عناصر تصویر ساز را به ترتیب سه عنصر تشبیه ، تشخیص و استعاره ی مصرحه ، به خود اختصاص داده اند . در توصیفات عاطفی فرخی ، غالباً تشبیهات ، استعارات مصرحه و صفات خیال انگیز - که در فصل بعد به توضیح آن خواهیم پرداخت - فعال هستند . اما در توصیفات ستایشی ، با اینکه عناصری چون تشبیه ، استعاره مصرحه ، استعاره بالکنایه و تشخیص و برخی صفات خیال انگیز ، به صورتی کم رنگ تر ، نمود یافته اند ؛ اما آنچه جلب نظر می کند ، استفاده فراوان از عنصر اغراق و مبالغه است ؛ به طوری که

کمر بیتی از توصیفات ستایشی فرخی را، از این عنصر شعری خالی می یابیم و البته این مسأله سبب شده، عناصر خیال انگیز دیگر، کمتر، مجالی برای حضور داشته باشند.

چهارمین نکته ای که در هنگام بحث و بررسی این توصیفات کلی، حایز اهمیت است، میزان استفاده از تصاویر، در هر یک از توصیفات سه گانه ی مذکور است. در توصیفات فرخی از مظاهر طبیعت، بسامد تصاویر در قیاس با توصیفات دیگر، در بالاترین حدّ خود قرار گرفته و این به گونه ای است که کمتر، بیتی را از عناصر خیال انگیزی چون تشبیه، تشخیص، استعاره ی مصرّحه و ... خالی می یابیم. در زمینه میزان استفاده از تصاویر، در توصیفات عاطفی، همه جا به یک اندازه نیست. در توصیفات عاطفی غنایی و به ویژه در وصف معشوق، میزان استفاده از تصاویر، چشمگیر و قابل ملاحظه است و کمتر بیتی از ابیات آن را، از عناصر تشبیه، استعاره ی مصرّحه و صفات تصویر آفرین و ... خالی می بینیم. حال اگر از توصیفات و تصاویر مربوط به معشوق و عاشق در توصیفات عاطفی غنایی فرخی بگذریم؛ تقریباً بقیه ی ابیات مربوط به توصیفات عاطفی غنایی و تقریباً همه ی ابیات مربوط به توصیفات عاطفی تغزلی را - به آن معنایی که در این رساله به کار بردیم و آن را مشتمل بر مرثیه ها، گلایه ها، دردمندی ها و سایر احساسات و عواطف غیر غنایی و شخصی شاعر، قلمداد کردیم - از تصاویر شعری و عناصر خیال انگیزی چون تشبیه، استعاره، اغراق و ... که در حیطه ی مباحث علم بیان و بدیع وجود دارند و شناخته شده اند، خالی می یابیم. اما در توضیح آن، چنانکه آقای دکتر شفیعی کدکنی نیز اشاره کرده اند و پیش از این نیز، در بخش توصیفات عاطفی به آن اشاره ای شد، می توان گفت که حوزه مفهومی تصویر، در اشعار تغزلی و غنایی و به عبارت دیگر در توصیفات عاطفی، با اشعار وصفی دیگر متفاوت است.<sup>۱</sup> بنابراین، بسیاری از این اشعار و توصیفات، بدون آنکه از عناصری چون تشبیه، استعاره، مجاز و سایر عناصر خیال انگیز شناخته شده در علم بیان و بدیع، بهره مند باشند، در حیطه ی مفهومی تصویر یا ایماژ فرنگی (Image) قرار دارند. زیرا ایماژ در وسیع ترین تعریف خود، هر چیزی را که به نحوی القای تخیل کند، شامل می شود و توصیفات عاطفی نیز از این نظر، در حیطه ی توسعه ی مفهوم ایماژ، قرار دارند؛ در زمینه توصیفات ستایشی نیز، اگر از اغراق ها و مبالغات شاعر - که اغلب در وصف ممدوح و در ذم دشمنان اوست و غالباً نیز از مسأله «ترک ادب شرعی» و خوارداشت اساطیر اصیل ایرانی، سرشار است و در اکثر ابیات ستایشی او حضور دارند و اصلی ترین عنصر تصویر ساز در این نوع توصیفات - بگذریم، تقریباً بسیاری از ابیات را از عناصر خیال انگیز دیگری چون تشبیه، استعاره ی مصرّحه، تشخیص، صفات و ... که تقریباً در اغلب توصیفات دیگر به وفور وجود دارند، خالی می یابیم و

۱ . . :

البته این سخن به این معنی نیست که این عناصر در توصیفات ستایشی فرخی وجود ندارند ، بلکه به این معناست که این عناصر شعری در این نوع از توصیفات ، نمودی کم رنگ تر در قیاس با اغلب توصیفات فوق، پیدا کرده اند و البته ناگفته نماند که میزان استفاده از عناصری چون تشبیه ، استعاره ی مصرحه و بالکنایه و صفات ، در همه ی ابیات ستایشی ، یکدست نیست ، به این معنی که در اغلب توصیفات ستایشی ، استفاده از این عناصر ، انگشت شمار است و در موارد محدودی نیز ، میزان استفاده از این عناصر بیشتر می شود و به ندرت نیز ، ابیات زیبایی از این دست را مشاهده می کنیم:

خسرو فرخ سیر، بر باره دریا گذر      با کمند شصت خم در دشت چون اسفندیار  
اژدها کردار، پیچان در کف رادش کمند      چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار  
همچو زلف نیکوان خردساله تا بخورد      همچو عهد دوستان سالخورده استوار...۱

نکته ی دیگری که در زمینه تصاویر به کار رفته در توصیفات سه گانه ، قابل ذکر است ، موضوع تکرار تصاویر شعری است . در زمینه ی وصف طبیعت ، به دلیل غالب بودن تصاویر ابتکاری و کمی تصاویر کلیشه ای و ذهن فعال و خلاق شاعر در وصف طبیعت ، تصاویر تکراری ، اندک است و آن مقدار از تکرارهای تصویری که وجود دارد نیز در زمینه ی تصاویر ابتکاری خود شاعر است و اغلب نیز این تکرارها در مورد عناصری چون سبزه ها ، گل ها و گیاهان و پوشش درختان است و تقریباً سایر عناصر طبیعت ، کما بیش ، از تکرار های تصویری در امان مانده اند. در توصیف های عاطفی و به ویژه در وصف معشوق ، تکرارهای تصویری گسترش بیشتری می یابند و این تکرارها هم تصاویر شعری برگرفته از پیشینیان و هم تصاویر ابتکاری شاعر را شامل می شود . در توصیفات ستایشی شاعر ، تکرارهای تصویری در تشبیهات ، استعارات و صفات ، نمود گسترده تری نسبت به مبالغات و اغراق های او داشته است.

حال اگر بخواهیم ، نظری کلی درباره ی هریک از توصیفات و تصاویر مربوط به آنها ، ارائه کنیم باید بگوییم که در توصیفات فرخی از طبیعت ، تمام ملاک های یاد شده یعنی ابتکاری بودن، زیبایی تصاویر ، عناصر به کار رفته در خلق تصاویر و میزان به کار گیری تصاویر و تکرار در تصاویر، به بهترین وجه ، خود را نمایان کرده است . و تمام این عوامل سبب شده ، فرخی در این نوع از توصیفات خود ، گوی سبقت را از شاعران گذشته و پس از خود برآید و در این زمینه ، جز منوچهری ، کمتر شاعری را می شناسیم که توانسته است با او برابری کند ، بنابراین اگر فرخی را شاعر طبیعت بنامیم ، سخنی به گزاف نگفته ایم . در توصیفات عاطفی فرخی نیز غالب این ملاکها

و به ویژه زیبایی تصاویر ، مورد عنایت واقع شده و از این نظر ، در خور ذکر و تأمل می باشند . اما در توصیفات ستایشی فرخی ، این سیر نزولی به اوج خود می رسد و باید بگوییم که غالب تصاویر به کار رفته در آن ، از نظر ملاکهای مذکور ضعیف بوده و به همین دلیل ، کمتر تصاویری از آن را ، زیبا و دلچسب و در خور ذکر می یابیم .

بنابر آنچه گفته شد ، ما می توانیم یک فهرست موضوعی ترتیب دهیم و موضوعاتی را که در هر یک از انواع سه گانه ی توصیف ، در یک طرف تصویر قرار گرفته اند ، یکی یکی مورد بررسی قرار دهیم و البته باید یادآوری کرد که بررسی تمام تصاویر به صورت موضوعی ، کاری وقت گیر ، طاقت فرسا و اکثر اوقات بی فایده و حتی ملال آور است ؛ بنابراین می توانیم بر اساس برخی از ملاکهای یاد شده چون ابتکاری بودن و زیبایی ، دست به گزینش تصاویر بزنیم و در بررسی آنها، عناصر خیال انگیز خاصی چون تشبیهات ، استعارات مصزحه و صفات را که در غالب این توصیفات ، از عناصر اصلی آفرینش تصاویر محسوب می شوند ، مدّ نظر قرار دهیم و از سایر عناصر خیال انگیزی که بررسی موضوعی آنها ، از ارزش کمی برخوردارند، بگذریم .

## الف - بررسی تشبیهات ، استعارات و صفات در توصیفات فرخی از

### طبیعت

این نوع توصیفات را می توان به دو بخش مظاهر طبیعت در تصاویر شعری فرخی و عناصر و مصنوعات دست بشر در تصاویر شعری او ، تقسیم بندی کرد .

### ۱- مظاهر و عناصر طبیعت در تصاویر شعری فرخی

در این نوع از تصاویر ، غالب مظاهر طبیعت ، چون آسمان ، زمین ، ابر ، درختان ، گل ها و سبزه ها و جانوران و ... زمینه ی آفرینش تصویر ، واقع شده اند و از آنجا که غالب این تصاویر ، ابداعی هستند و همراه بداعت ، از زیبایی نیز برخوردارند ، می توان به بررسی غالب آنها پرداخت . البته مطلبی که می توان بر آن افزود این است که بسامد بعضی از عناصر طبیعت چون سبزه ها و گیاهان و گل ها ، در تصاویر شعری فرخی ، در قیاس با سایر عناصر طبیعت بیشتر است و این امر سبب شده ، در تصاویری از این دست ، به ندرت تکرارهایی را شاهد باشیم .

در این بخش از پایان نامه ، سعی خواهیم کرد ، این مظاهر و عناصر موجود در طبیعت را در دیوان فرخی بررسی و در مورد هر یک از تصاویر مربوط با آنها، یک یا دو شاهد مثال را ذکر کنیم . همچنین خاطر نشان می کنیم که تمام تصاویر به کار رفته در این مبحث اعم از تشبیهات ،

استعارات مصرحه و صفات خیال انگیز بر پایه ی « مشبه » تقسیم بندی شده اند ؛ به این معنی که واژه یا ترکیبات قبل از فلش ، « مشبه » و واژه ها و ترکیبات یا جملات پس از فلش ، « مشبه به » یا از لوازم « مشبه به » هستند.

### ابر و مظاهر آن

ابر ← رای عاشقان و طبع بیدلان ( تشبیه ) :

برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا      چو رای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا(۱)

ابر ← گردان گشته سیلاب و گردان گرد باد ( تشبیه ) :

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده      چو گردان گردبادتندگردی تیره اندروا (۱)

ابر ← پیل ( تشبیه ) :

بباریدوزهم بگسست و گردان گشت برگردون      چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا (۱)

ابرهای پراکنده در سطح آسمان ← گرد زنگار بر روی آینه ی چینی و موی سنجاب

بر روی دیبای پیروزه ای ( تشبیه ) :

تو گفتی گرد زنگار است بر آینه چینی      تو گفتی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا (۱)

ابر های سیار در آسمان ← مرغزار معلق در فضا ( تشبیه ) :

به سان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش      به یک ساعت ملون کرده روی گنبد خضراء (۱)

پاره های ابر ← جوجه های سیمرغ به پرواز در آمده ( تشبیه ) :

تو گفتی آسمان دریاست از سبزی و بررویش      به پرواز اندر آورده ست ناگه بچگان عنقا (۱)

ابر در پهنه ی آسمان ← سوده ی صندل بر لوح پیروزه و عبیر الک شده بر صفحه ی

کبود ( تشبیه ) :

به سان چندن سوهان زده بر لوح پیروزه      به کردار عبیر بیخته بر صفحه ی مینا (۱)

ابر ← دودین آتشی که آب بر روی آن بریزند و چشم بیدلی که از دیدن دلبر بینا شود

( تشبیه ) :

چو دودین آتشی کآبش به روی اندر زنی ناگه      چو چشم بیدلی کز دیدن دلبر شود بینا (۱)

ابر ← نیلگون پرده ( استعاره ) :

نیلگون پرده برکشید هوا      باغ بنوشت مفرش دیبا (۳)

طلایه ابر ← گروه های حواصل ( تشبیه ) :

برآمد از سر کهسارها طلایه ابر      چو جوقهای حواصل که برکشی به طناب (۱۱)

ابر ← نقاب آسمان ( تشبیه ) :  
تا به فروردین زمین، از لاله برپوشد ردا  
تا به دی ماه آسمان از ابر بریندد نقاب ( ۸ )  
ابر ← قطاری از کلنگان پراکنده ( تشبیه ) :  
آن آمدن ابر گسسته نگر از دور  
گویی ز کلنگان پراکنده قطاریست ( ۲۳ )  
ابر و رعد ← کشتی پر گوهر و ناله و خروش دریا ( تشبیه ) :  
ابر گویی کشتی پر گوهرستی در هوا  
رعد گویی ناله و غریدن دریاستی ( ۴۲۹ )  
ابره‌های سطح آسمان ← سپرهای سیمین ( تشبیه ) :  
برگرفت از روی دریا ابر فروردین سفر  
ز آسمان بر بوستان بارید مروارید تر  
گه به روی بوستان اندر کشد پیروزه لوح  
گه به روی آسمان اندر کشد سیمین سپر ( ۱۸۸ )

### آسمان

آسمان ← صفحه مینا و لوح پیروزه ( تشبیه ) :  
به سان چندن سوهان زده بر لوح پیروزه  
به کردار عبیر بیخته بر صفحه ی مینا ( ۱ )  
آسمان ← آب آسوده ( تشبیه ) :  
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده  
چو گردان گردباد تندگردی تیره اندروا ( ۱ )  
آسمان ← آینه ی چینی و دیبای پیروزه گون ( تشبیه ) :  
تو گفתי گرد زنگار است بر آینه چینی  
تو گفתי موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا ( ۱ )  
آسمان ← گنبد خضراء ( استعاره ) :  
به سان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش  
به یک ساعت ملون کرده روی گنبد خضراء ( ۱ )  
آسمان ← دریا ( تشبیه ) :  
تو گفתי آسمان دریاست از سبزی و بررویش  
به پرواز اندر آورده ست ناگه بچگان عنقا ( ۱ )  
آسمان تیره ← جان کافر کشته از تیغ پادشاه ( تشبیه ) :  
هوای روشن از رنگش، مغبرگشت و شد تیره  
چو جان کافر کشته ز تیغ خسرو والا ( ۱ )  
سطح پر ابر آسمان ← سیم ( تشبیه ) :  
آبدان گشت نیلگون رخسار  
و آسمان گشت سیمگون سیما ( ۳ )  
آسمان پر ابر ← صلایه ی سیمین ( تشبیه ) :  
از برگ چون صحیفه ی بنوشته شد زمین  
وازابر چون صلایه ی سیمین شد آسمان ( ۲۹۶ )

- آسمان ← بوستان شکفته ( تشبیه ) :  
زمین از خرمی گویی گشاده آسمانستی گشاده آسمان گویی شکفته بوستانستی ( ۴۰۳ )  
آسمان ← آب کبود ( استعاره ) :  
چو غوطه خورد در آب کبود، مرغ سپید ز چشم و دیده نهان شد در آسمان کوب ( ۹ )  
سطح کبود آسمان ← کبود قصب ( تشبیه ) :  
بوستان گشت چون ستبرق سبز آسمان گشت چون کبود قصب ( ۱۳ )  
بر آسمان، شب دوشین نماز شام پگاه فروکشید بر آن روی او کبود قصب ( ۱۶ )  
سطح کبود آسمان ← نقاب کبود ( استعاره ) :  
برهنه گشتن روی مه از نقاب کبود حلال کرد به ما بر حرام کرده ی رب ( ۱۶ )

### ستارگان

- ستارگان پراکنده بر روی سطح کبود آسمان ← برگهای سفید نسترن که بر روی برگ  
بید پاشیده باشند و مرواریدهایی که بر روی پرنیان کحلی ریخته باشند ( تشبیه ابتکاری و نو ) :  
گاه چون پاشیده برگ نسترن بر برگ بید گه چو لؤلؤ ریخته بر روی کحلی پرنیان ( ۳۳۴ )  
ستارگان ← درم های خسروانی ( تشبیه ) :  
همیشه تا چو درم های خسروانی گرد ستاره تابد هر شب ز گنبد دوار ( ۵۳ )  
ستارگان آسمان ← غیبه ی جوشن فلک ( تشبیه ) :  
فلک چو غیبه ی جوشن، ستاره زان دارد که بی درنگ برو گرز برزنی به شتاب ( ۱۲ )  
ستارگان تابنده بر صفحه تاریک آسمان ← لؤلؤهای فشانده بر دیبای فیروزه ( تشبیه ) :  
همی تا در شب تاری ستاره تابد از گردون چو بر دیبای فیروزه فشانده لؤلؤ لالا ( ۳ )  
ستارگان ← عروسان سپهر ( استعاره ) :  
روی بند از روی بگشاده عروسان سپهر پیش هر یک برگرفته پرده راز نهان ( ۳۳۴ )  
ستارگان درخشنده بر سطح آسمان ← کشتی های سیمینی که بر سطح دریا شناور  
هستند ( تشبیه ) :  
آسمان چون سبز دریا و اختران بر روی او همچو کشتی های سیمین بر سردریاروان ( ۳۳۴ )  
ستارگان پراکنده در سطح آسمان ← کوب های سیمینی که بر روی برگستوان تعبیه  
کرده اند ( تشبیه ) :  
یا کواکبهای سیم از بهر آتش روز جنگ برزده برغیبه های آبگون برگستوان ( ۳۳۴ )

ستاره ی زهره ← مهره ی سیمین ( تشبیه ) :

گهی چون آینه ی چینی نمایدماه دو هفته گهی چون مهره ی سیمین نمایدزهره ی زهرا(۳)  
ماه دو هفته ← آینه ی چینی ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.

ماه بی فروغ در سحرگاهان ← شمامه ای زمشک سیاه ( استعاره ) :

همی فروشد شمامه ای زمشک سیاه همی برآمد شمعی ز عنبر اشهب ( ۹ )  
خورشید ← مرغ سپید ( استعاره ) :

چو غوطه خورد در آب کبود مرغ سپید ز چشم و دیده نهان شد در آسمان کوب ( ۹ )  
خورشید ← شمعی از عنبر اشهب ( استعاره ) :

همی فروشد شمامه ای زمشک سیاه همی برآمد شمعی ز عنبر اشهب ( ۹ )  
خورشید ← چشمه ی روشن ( استعاره ) :

چشمه ی روشن نبیند دیده از گرد سیاه بانگ تندر نشنود گوش از غو کوس و چلب ( ۶ )  
خورشید ← سپری گرد و زرگون ( تشبیه ) :

نماز شام پدید آید آفتاب از دور چو زرگون سپری گشته گرد از پرگار ( ۵۳ )  
خورشید زیر ابر ← نهنگ در آب تیره ( تشبیه ) :

زیر ابر اندر آسمان خورشید خیره همچون در آب تیره، نهنگ ( ۲۱۰ )

### سحرگاهان، روز و شب

سحر و سپیده ی صبح ← سوار مغلوب و مبارزی خود خواه ( تشبیه ) :

چو برشکسته سواری همی گریخت سحر سپیده در دم او چون مبارزی معجب ( ۹ )  
سحرگاه نیمه روشن ← زنگی سیاه پوستی که لب به خنده گشاده باشد و دندان های  
سفیدش نمایان شده باشد ( تشبیه ) :

چنان سیاه وشی اندکی سپید بروی چو زنگی که به خنده گشاده باشد لب(۹)  
شب و روشنایی روز ← پرده ( تشبیه ) و ردای قصب ( استعاره ) :

سپیده دم که هوا بردرید پرده ی شب برآمد از سر گه روز با ردای قصب ( ۸ )  
روز و شب ← قارون و اسکندر ( تشبیه ) :

روز چون قارون همی نادید گشت اندرزمین شب چو اسکندر همی لشکر کشید اند زمان (۳۳۳)  
تاریکی شب و روشنایی روز ← جامه ی عباسیان و زربفت رومی طیلسان ( استعاره ) :

جامه ی عباسیان بر روی روز افکند شب      برگرفت از پشت شب زربفت رومی طلیسان ( ۳۳۳ )  
جدال لشکر شب و روز      ← برگ زعفران که در اطراف شاخ زعفران است ( تشبیه ) :  
لشکر شب دیدم اندر جنگ روز آویخته      همچو برگ زعفران بر گرد شاخ زعفران ( ۳۳۳ )

### دریا، آبگیر، جویبار، آب، برف، باران

دریا      ← نیل ( تشبیه، در ترکیب وصفی نیلگون رخسار ) :  
برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا      چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا ( ۱ )  
سطح آبگیر      ← نیل ( تشبیه، در ترکیب وصفی نیلگون رخسار ) :  
آبدان گشت نیلگون رخسار      و آسمان گشت سیمگون سیما ( ۳ )  
امواج سطح آبگیر      ← زره و جوشن ( استعاره ) :  
از فراوان زره طرفه و از جوشن نغز      کرد چون کلبه ی زراد همی روی غدیر ( ۱۸۵ )  
لب جویبار      ← بناگوش یار ( تشبیه ) :  
مجلس به لب جوی بر ای شمسه ی خوبان      کز گل چو بناگوش تو گشته ست لب جوی ( ۳۶۵ )  
آب منجمد و یخ زده      ← تخته ی بلور ( تشبیه ) :  
باد خزان از آب کند تخته ی بلور      دیبای زربفت درآرد ز پرنیان ( ۲۹۶ )  
قطرات یخ زده ی آب      ← بلور شکسته ( تشبیه ) :  
چون بلور شکسته بسته شود      گر براندازی آب را به هوا ( ۳ )  
برف      ← منیر رازی ( استعاره ) :  
تا چون گه از منیر رازی برهنه گشت      اندر شود درخت به دیبای ششتری ( ۳۸۲ )  
برف      ← سیم حلال ( استعاره ) :  
باد بر باغ همی عرضه کند زر عیار      ابر بر کوه همی توده کند سیم حلال ( ۲۱۹ )  
قطرات باران      ← گوهر ( استعاره ) :  
ابر گویی کشتی پر گوهرستی در هوا      رعد گویی ناله و غریدن دریاستی ( ۴۲۹ )  
ابر گوهر بار زرین کله بندد در هوا      گر ز دریای کفش خورشید برگیرد بخار ( ۱۰۸ )  
قطرات باران      ← مروارید ( استعاره ) :  
باغ گردد گل پرست و راغ گردد لاله گون      باد گردد مشکبوی و ابر مروارید بار ( ۱۰۷ )  
قطرات باران      ← ذرّ ( استعاره ) :  
ابر فروردین هر روز همی بارد ذرّ      وان همی گردد گوهر به دل خاک اندر ( ۱۷۱ )

قطرات باران ← لؤلؤ بیضا ( تشبیه ) :

قطره ی باران چکیده در دهان سرخ گل در عقیقین جام گویی لؤلؤ بیضاستی ( ۴۲۹ )

مرغزار، زمین، دشت، کوهسار، باغ و بستان

مرغزار ← سنبل ( استعاره از گیسو ) زیبا رویان ( تشبیه ) :

باغ ها کردی چون روی بتان از گل سرخ راغ ها کردی چون سنبل خوبان ز خضر ( ۱۳۵ )

مرغزار ← پرتوطی ( تشبیه ) :

در کف لاله ی خود روی نهد سرخ قدح راغ همچون پرتوطی شود از سبز گیاه ( ۳۵۴ )

مرغزار ← کتاب ارزنگ مانی ( تشبیه ) :

باغ چون مجلس کسری شده پرحور و پری راغ چون نامه ی مانی شده پر نقش و صور ( ۱۷۱ )

کشتزار ← آسمان سبز ( تشبیه ) :

کشتزار از سبزه گویی آسمانستی درست و آسمان ساده را گویی کنون صحراستی ( ۴۲۸ )

زمین ← آسمان ( تشبیه ) :

زمین از خرمی گویی گشاده آسمانستی گشاده آسمان گویی شکفته بوستانستی ( ۴۰۳ )

زمین ← دیبای شوستر ( تشبیه ) :

زمین از نقش گوناگون چون دیبای ششترشد هزارآوای مست اینک به شغل خویشتن درشد ( ۴۰۵ )

زمین و هوا ← پرند سبز و عبیر ( تشبیه ) :

زمین از سرشک ابر، هوا از نسیم گل درخت از جمال برگ، سرگه ز لاله زار

یکی چون پرند سبز، یکی چون عبیر خوش یکی چون عبیر خوب، یکی چون رخان یار ( ۱۴۵ )

کوهسار ← رخان یار ( تشبیه ) :

به بیت بالا توجه شود.

کوهسار ← ارتنگ مانی ( تشبیه ) :

گلزار چو بتخانه شد از بتگر و از بت کھسار چو ارتنگ شد از صورت و اشکال ( ۲۱۸ )

کوه پر از گل های سرخ و گیاهان سبز ← توده ی بیجاده و مینا ( تشبیه ) :

دشت گویی گستریده حله ی دیباستی کوه گویی توده ی بیجاده و میناستی ( ۴۲۸ )

دشت ← حله ی دیبای گستریده ( تشبیه ) :

به بیت بالا توجه شود.

دشت پر از گل و سبزه و دشت بدون گل و گیاه ← لوح زمردین و صحیفه ی زرخام  
( تشبیه ) :

همچو لوح زمردین گشته است دشت همچون صحیفه ی زرخام ( ۲۲۷ )  
دشت و صحرا ← آسمان و دریای بی کرانه ( تشبیه ) :

روی هامون سبز چون گردون ناپیدا کران روی صحرا ساده چون دریای ناپیدا کنار ( ۱۷۶ )  
صحرا ← چادر مصقول ( تشبیه ) :

چون چادر مصقول گشته صحرا چون حله ی منقوش گشته بستان ( ۳۲۲ )  
بستان ← حله ی منقوش ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.

بوستان ← ستبرق سبز ( تشبیه ) :

بوستان گشت چون ستبرق سبز و آسمان گشت چون کبود قصب ( ۱۳ )  
بوستان پر از لاله و سوسن ← روی تذرو و سینه ی باز ( تشبیه ) :

بوستانی ز لاله و سوسن همچو روی تذرو و سینه ی باز ( ۲۰۱ )  
بوستان پر از درختان سیب و بادام ← بهشتی پر از حورا ( تشبیه ) :

از درخت سیب و بادام شکفته بوستان راست پنداری که فردوسی پر از حوراستی ( ۴۲۹ )  
گلستان ← شیر خواره ای که پوششی از بهرمان ( گلهای سرخ رنگ ) به تن کرده است  
( تشبیه ) :

گلستان بهرمان دارد همانا شیرخوارستی لباس کودکان شیرخواره بهرمان باشد ( ۳۰ )  
باغ ← چهره ی زیبارویان ( تشبیه ) :

باغها کردی چون روی بتان از گل سرخ راغها کردی چون سنبل خوبان ز خضر ( ۱۳۵ )  
باغ پر گل و شکوفه ← بهشت پر از حورا و سپهر پر از کوکب ( تشبیه ) :

گه بهشتی شود پر از حورا روی صحرا ساده چون دریای ناپیدا کنار ( ۱۷۶ )  
(البته حورا و کوکب به ترتیب استعاره از گلهای بهاری و شکوفه های سفید هستند.)

باغ ← زرنیخ و زنگار ( تشبیه ) :

تا وقت خزان زرد بود باغ چو زرنیخ تا وقت صبا سبز بود باغ چو زنگار ( ۱۱۳ )  
باغ ← رخساره و دست دلبر ( تشبیه ) :

به باغی چو پیوستن مهر خرم به باغی چو رخساره و دست دلبر ( ۵۳ )  
بخندد همی باغ چون روی دلبر ببوید همی خاک چون مشک اذفر ( ۸۲ )

باغ ← مجلس کسری ( تشبیه ) :

باغ چون مجلس کسری شده پر حور و پری راغ چون نامه ی مانی شده پر نقش و صور ( ۱۷۱ )

باغ ← مینای سبز ( تشبیه، در ترکیب وصفی باغ مینا رنگ ) :

بینوا گشت باغ مینا رنگ تا درو زاغ برگرفت نوا ( ۳ )

باغ پر از شکوفه های سفید ← بناگوش زیبارویان ( تشبیه ) :

چون بناگوش نیکوان شد باغ از گل سیب و از گل بادام ( ۲۲۷ )

باغ و راغ و کوه و دشت ← حله ی دو روی ( تشبیه ) :

باغ و راغ و کوه و دشت گوزگانان سربه سر حله ی دو روی را ماند ز بس نقش و نگار ( ۱۰۷ )

### درختان

درخت ← صنم نوش لب ( تشبیه ) :

هر درختی چو نوش لب صنمبست بر زمین اندرون کشان دامن ( ۳۰۷ )

درخت ← عروس ( تشبیه ) :

زمین از سرشک ابر، هوا از نسیم گل درخت از جمال برگ، سر گه ز لاله زار

یکی چون پرند سبز، یکی چون عبیر خوش یکی چون عروس خوب، یکی چون رخان یار ( ۱۴۵ )

برگ سبز درختان ← دیبای شوشتری ( استعاره ) :

تا چون گه از منیر رازی برهنه گشت اندر شود درخت به دیبای شوشتری ( ۳۸۲ )

برگ سبز درخت ← صحیفه ی مینا ( استعاره ) :

لوح یاقوت زرد گشت به باغ بردرختان صحیفه ی مینا ( ۳ )

برگ سبز درخت ← ردایی از پرنیان ( استعاره ) :

کنون برفکنند از پرنیان درخت ردا کنون بگسترد از حله باغ شادروان ( ۲۵۳ )

پوشش درختان باغ ← پرند ( تشبیه، در ترکیب وصفی پرند سلب ) :

باغ دیبا رخ پرند سلب لعبگر گشت و لعبهاش عجب ( ۱۳ )

پوشش سبز درختان و شاخ قرمز رنگ آنها ← بیرم سبز ( استعاره ) و بسدین مشجب

( تشبیه ) :

بیرم سبز برفکننده بلند شاخ او کرده بسدین مشجب ( ۱۳ )

برگها و شاخه های سبز درختان ← حریر ( استعاره ) :

تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه کار

- یکی خفته بر پرند یکی خفته برحریب  
پوشش سبز درختان و گیاهان و سبزه ها ← پرند (استعاره) : (۱۴۵)
- پرنیان ها و پرندست کشیده همه باغ  
عاشقان گاه بر این سایه دوان گاه بر آن (۴۴۰)
- برگ های سبز رنگ درختان ← پرند و پرنیان (استعاره) :  
درختان را همه پوشش پرند و پرنیان باشد (۴۱)
- برگ های سبز درخت سیب ← طیلسان دیبا (استعاره) :  
درخت سیب را گویی ز دیبا طیلسانستی جهان گویی همه پر وشی و پر پرنیانستی (۴۰۳)
- برگهای سبز درختان ← پرنیان چینی (استعاره) :  
هر درختی پرنیان چینی اندر سر کشید پرنیان خرد نقش سبز بوم لعل کار (۱۰۷)
- برگهای زرد رنگ درختان ← دینار (استعاره) :  
در زیر شاخه های درختان میان باغ دینار توده توده کند پیش باغبان (۲۹۶)
- برگ زرد درخت ← عاشق (تشبیه) :  
گر نه عاشق شده ست برگ درخت از چه رخ زرد گشت و پشت دوتا (۳)
- زردی برگ درختان باغ ← زر عیار (استعاره) :  
باد بر باغ همی عرضه کند زر عیار ابر بر کوه همی توده کند سیم حلال (۲۱۹)
- برگهای زرد و خزان دیده ی درختان ← لوح یاقوت زرد (استعاره) :  
لوح یاقوت زرد گشت به باغ بردرختان صحیفه ی مینا (۳)
- برگهای خزان دیده ← غیبه ی<sup>۱</sup> زنگار خورده (تشبیه) :  
تا برگ همچو غیبه ی زنگار خورده شد چون جوشن زدوده شد آب اندر آبدان (۲۹۶)
- برگهای پر برف درخت سرو ← سیمین زره (تشبیه) :  
تا چو سرو از برف گرد اندر کشد سیمین زره برگ شاخ رزچنان چون غیبه ی زرین شود (۴۳۲)
- برگ شاخ رز ← غیبه ی زرین (تشبیه) :  
به بیت بالا توجه شود.
- برگهای پنجه ای شکل درخت چنار ← پنجه ی دست انسان (استعاره) :  
تا برآمد جام های سرخ مل بر شاخ گل پنجه های دست مردم سر فرو کرد از چنار (۱۷۵)
- رویدن برگ درخت بید ← رویدن پر طوطی (تشبیه) :  
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قیاس بید را چون پر طوطی برگ روید بی شمار (۱۷۵)

۱- غیبه : پولک های جوشن

وصف درخت نارون ← سرو زرین پر عقیق یمن، قد معشوق، رخسار معشوق، قوس

قزح و ... ( تشبیهات متعدد و تفصیلی ) :

پیچمان درختی نام او نارون  
نازنده چون بالای آن زاد سرو  
شاخش ملون همچو قوس قزح  
چون زلف خوبان بیخ او پر گره  
چون آفتاب و جزوی از آفتاب  
چون دلبری اندر عقیقین وشاح  
نالنده همچون من ز هجران یار  
درخت صنوبر ← قد معشوق ( تشبیه ) :

همی تا به بالای معشوق ماند  
به باغ اندرون، برکشیده صنوبر ( ۸۵ )

### شکوفه ها، گلها، سبزه ها و گیاهان

شکوفه های سفید درختان ← درم های نیم کاره ( تشبیه ) :

باد هر ساعت از شکوفه کند  
شکوفه های درختان ← گوهر ( تشبیه ) :

از فراوان گل که بر شاخ درختان بشکفتد  
راست پنداری درختان گوهر آوردند بار ( ۱۰۸ )  
شکوفه های درخت انار ← شعله های آتش ( تشبیه ) :

هر شب همی درخشد در گلستان  
شکوفه های درخت انار ← بیجاده ی گل رنگ ( تشبیه ) :

تا به یاقوت تنک رنگ بماند گل سرخ  
شکوفه ها و گلهای رنگارنگ باغ ← دیبا ( استعاره ) :

باغ دیبا رخ پرند سلب  
شکوفه ها و گلهای سفید رنگ ← کوکب ( استعاره ) :

گه بهشتی شود پر از حورا  
گه سپهری شود پر از کوکب ( ۱۳ )  
گل های بهاری ← حورا ( استعاره ) :

به بیت بالا توجه شود.

گل های بهاری ← بت ( استعاره ) :

- تذرو جفت گم کرده کنون با جفت همبرشد جهان چون خانه ی پربت شدونوروزبتگرشد ( ۴۰۵ )  
گلبن ← کودکی زیبارو ( تشبیه ) :  
گلبن اندر باغ گویی کودکی نیکوستی سوسن اندر راغ گویی ساقیی زیباستی ( ۴۲۸ )  
بوته های گل ← لعبت ساده ( استعاره ) :  
باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار ( ۱۷۵ )  
گلبن ← طاووس ( تشبیه ) :  
درخت گل چو بدو باد برجهد گویی همی نماید طاووس جلوه در بوستان ( ۲۸۴ )  
گلبن های پوشیده از گل و شاخه های درختان ← علم های بهاری ( استعاره ) :  
هواخوش گرددوبرکوه برف اندرگداز آید علم های بهاری از نشییبی بر فراز آید ( ۴۰۳ )  
گلهای رنگارنگ ← بت فرخار ( استعاره ) :  
ماه فروردین جهان را از در دیدار کرد ابرفروردین زمین را پر بت فرخار کرد ( ۴۲۷ )  
گلهای شکفته ← جام های شراب ( تشبیه ) :  
بهارتازه همی خورد پیش از این، شب و روز ز دست باغ به جام گل شکفته شراب ( ۱۱ )  
گلهای تازه شکفته ← وشی معلم ( تشبیه ) :  
برلب رود و در باغ امیر از گل نو گستریده ست تو پنداری وشی معلم ( ۲۳۴ )  
گل ← گوهر ( استعاره ) :  
ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر که بیاراست همه روی زمین را به گهر ( ۱۷۱ )  
گلهای زیبا ← حور و پری ( استعاره ) :  
باغ چون مجلس کسری شده پرحور و پری راغ چون نامه ی مانی شده پر نقش و صور ( ۱۷۱ )  
گل تر و تازه ← چراغ ( تشبیه ) :  
تا چون به دشت لاله درخشد به سان شمع در باغ چون چراغ بتابد گل طری ( ۳۸۲ )  
گل ← چراغ باغبان ( تشبیه ) :  
به شب در باغ گویی گل چراغ باغبانستی ستاک نسترن گویی بت لاغر میانستی ( ۴۰۳ )  
گل تازه شکفته ← رخسار معشوق ( تشبیه ) :  
همی تا به رخسار معشوق ماند گل تازه ی باز نا کرده از بر ( ۸۵ )  
گل سرخ ← یاقوت کم رنگ ( تشبیه ) :  
تا به یاقوت تنک رنگ بماند گل سرخ تا به بیجاده ی گل رنگ بماند گل نار ( ۱۰۰ )  
گل های سرخ رنگ ← جام های سرخ شراب ( استعاره ) :

- تا برآمد جام های سرخ مل بر شاخ گل پنجه های دست مردم سر فرو کرد از چنار ( ۱۷۵ )  
گلبرگهای سرخ رنگ ارغوان ← لعلهای بدخشی ( استعاره ) :  
ارغوان، لعل بدخشی دارد اندر مرسله نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار ( ۱۷۵ )  
گل سرخ ← بهرمان و یاقوت سرخ ( استعاره ) :  
گلستان بهرمان دارد همانا شیرخوارستی لباس کودکان شیرخواره بهرمان باشد ( ۳۰ )  
گل ارغوان ← لب معشوق ( تشبیه ) :  
ارغوان لعل گویی دو لب معشوق ماست لاله ی خودروی گویی روی ترک ماستی ( ۴۲۸ )  
گل لاله ← چهره معشوق ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
گل لاله در بیابان ← دهانی از یاقوت ( تشبیه ) :  
به صحرا لاله پنداری ز بیجاده دهانستی درخت سبز را گویی هزار آوا زبانستی ( ۴۰۳ )  
گل‌های شکفته ی لاله ← پیاله های عقیقی و سرخ قدح ( استعاره ) :  
چو می به گونه ی یاقوت شد هوا بستد پیاله های عقیقی ز دست لاله ستان ( ۲۹۸ )  
در کف لاله ی خود روی نهد سرخ قدح راغ همچون پر طوطی شود از سبز گیاه ( ۳۵۴ )  
گل‌های لاله در مرغزار ← رشته های عقیق ( تشبیه ) :  
گویی که رشته های عقیق است و لاژورد از لاله و بنفشه همی روی مرغزار ( ۱۶۷ )  
گل لاله ← عقیق ( تشبیه ) :  
به سبزه درون لاله ی نوش‌کفته عقیق است گویی به پیروزه اندر ( ۸۲ )  
گل لاله ← چراغ تابان ( تشبیه ) :  
یا چو لاله گردد اندر دشت چون تابان چراغ باده اندر خم چو رخشان آذر برزین شود ( ۴۳۲ )  
گل لاله ← شمع ( تشبیه ) :  
تا چون به دشت لاله درخشد به سان شمع در باغ چون چراغ بتابد گل طری ( ۳۸۲ )  
ز لاله باغ پر از شمع های برفروخته بود نمود باغ بدان شمع های خویش اعجاب ( ۱۰ )  
گل لاله ← ردای زمین در فصل بهار ( تشبیه ) :  
تا به فروردین زمین، از لاله برپوشد ردا تا به دی ماه آسمان از ابر بریندد نقاب ( ۸ )  
گلبرگهای گل نسترن ← لؤلؤ لالا ( استعاره ) :  
ارغوان، لعل بدخشی دارد اندر مرسله نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار ( ۱۷۵ )  
ستاک نسترن ← بت لاغر میان ( تشبیه ) :

- به شب در باغ گویی گل چراغ باغبانستی      ستاک نسترن گویی بت لاغر میانستی ( ۴۰۳ )  
گل سوسن ← ساقی زیبا ( تشبیه ) :  
گلبن اندر باغ گویی کودکی نیکوستی      سوسن اندر راغ گویی ساقی زیباستی ( ۴۲۸ )  
گل نرگس ( با شش گلبرگ سفید و زردی درون آن ) ← شش ستاره که در پیرامون  
ماه باشند ( تشبیه ) :  
تا نرگس شکفته نماید ترا به چشم      چون شش ستاره گرد مه و مه در آن میان ( ۲۹۷ )  
گل نرگس ← چشم معشوق ( تشبیه ) :  
شده بنفشه به هر جایگه گروه گروه      کشیده نرگس بر گرد او قطار قطار  
یکی چو زلف بت من ز مشک برده نسیم      دگر چو چشم بت من ز می گرفته خمار ( ۱۵۸ )  
گل بنفشه ← زلف معشوق ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
گل های بنفشه در مرغزار ← رشته های لاژورد ( تشبیه ) :  
گویی که رشته های عقیق است و لاژورد      از لاله و بنفشه همه روی مرغزار ( ۱۶۷ )  
گلبرگهای گل سرخ ← پرند لعل ( استعاره ) :  
گلبن پرند لعل همی برکشد به سر      دامن گل به دشت همی گسترد بهار ( ۱۶۷ )  
گلبرگ ← عمامه ی گل ( استعاره ) :  
بدخواه او نژند و سرافکننده و خجل      چون گل که از سرش بر باید عمامه باد ( ۴۷ )  
گلبرگهای گل سرخ ← عقد گوهر ( استعاره ) :  
ز نسیرین در آویختی عقد لؤلؤ      ز گلبن در آویختی عقد گوهر ( ۸۳ )  
گلبرگهای سفیدرنگ گل نسیرین ← عقد لؤلؤ ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
گلبرگهای سفید گل سوسن ← سیم ( استعاره ) :  
بر توان چیدن ز دست سوسن آزاد سیم      بر توان چیدن ز روی شنبلید زرد زر ( ۱۸۸ )  
گلبرگهای زرد شنبلید ← زر ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
گلبرگهای سرخ گل ← یاقوت ( استعاره ) :  
گلبن سرخ آستین صدره پر یاقوت کرد      گلبن زرد آستین کرته پر دینار کرد ( ۴۲۷ )  
گلبرگهای زرد گل ← دینار ( استعاره ) :

به بیت بالا توجه شود.

گلبرگهای سفید یاسمن و گلبرگهای سرخ گل ← رشته ی لؤلؤ و حلقه ی مرجان  
( استعاره ) :

سمن ز دست برون کرد رشته ی لؤلؤ چو گل ز گوش برآورد حلقه ی مرجان ( ۲۹۸ )  
گلهای رنگارنگ و شکوفه ها ← پرنیان ( استعاره ) :

چون پرنده نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار ( ۱۷۵ )  
پرنیان ها و پرندهست کشیده همه باغ عاشقان گاه بر این سایه دوان گاه بر آن ( ۴۴۰ )  
گلها و شکوفه ها و گیاهان باغ ← پرنده ( استعاره ) :

ابر فروردین گویی به جهان آذین بست که همه باغ پرنده ست و همه راغ حریر ( ۱۸۵ )  
گل و سبزه و گیاه ← پرنده ( استعاره ) :

تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه کار  
یکی خفته بر پرنده یکی خفته بر حریر یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار ( ۱۴۵ )  
گلها، سبزه ها، گیاهان و پوشش درختان ← خلعت ( استعاره ) :

هر زمانی بوستان را خلعتی پوشد جدا هر زمانی آسمان را پرده ای سازد دگر ( ۱۸۸ )  
گلها، گیاهان، برگ درختان ← شادروانی از حله ( استعاره ) :

کنون برافکنند از پرنیان درخت ردا کنون بگسترد از حله باغ شادروان ( ۲۵۳ )  
گلها و گیاهان ← گوهر ( استعاره ) :

نوبهار آمد و بشکفت به یکبار جهان بر سر افکند زمین هر چه گهر داشت نهان ( ۴۴۰ )  
گلها و سبزه ها ← مفرش دیبا ( استعاره ) :

نیلگون پرنده برکشید هوا باغ بنوشست مفرش دیبا ( ۳ )  
گل و گیاه و سبزه ← دیبا و ملحم ( استعاره ) :

برکشیدند به کهساره ی غزنین دیبا درنوشتند ز کهپایه ی غزنین ملحم ( ۲۳۳ )  
شاخ گل سرخ و شاخه ی گل یاسمن ← افسر کسری و محفه و کجاوه ی شیرین

( تشبیه ) :

تا چو از گل، شاخ گل چون افسر کسری شود وز سمن شاخ سمن چون محفه ی شیرین شود ( ۴۳۲ )  
ساقه و برگهای سبزرنگ گل سرخ ← سبز ردا ( استعاره ) :

چو سرخ گل به سر اندر کشید سبز ردا فرو کشید ز رخ ارغوان کبود نقاب ( ۱۰ )  
کاسبرگهای گل ارغوان ← کبود نقاب ( استعاره ) :

به بیت بالا توجه شود.

- سبزه و گل ← حله (استعاره) :  
و امسال پیش از آنکه به ده منزلی رسید اندر کشید حله به دشت و به کوهسار ( ۱۶۶ )  
سبزه ها و گل‌های رنگارنگ بهاری ← وشى و پرنیان (استعاره) :  
درخت سیب را گویی ز دیبا طیلسانستی جهان گویی همه پر وشى و پر پرنیانستی ( ۴۰۳ )  
سبزه ها و گیاهان و گل‌های رنگارنگ ← بساط شوشتری و هفت رنگ شادروان (استعاره) :  
خزان به دست مه مهر درنوشت از باغ بساط شوشتری و هفت رنگ شادروان ( ۲۹۸ )  
سبزه و چمن ← حریر سبز (استعاره) :  
ابر فروردین گویی به جهان آذین بست که همه باغ پرند ست و همه راغ حریر ( ۱۸۵ )  
سبزه ← پیروزه (تشبیه) :  
به سبزه درون لاله ی نوشکفته عقیق است گویی به پیروزه اندر ( ۸۲ )  
سبزه ها و گیاهان ← پرند (استعاره) :  
چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار ( ۱۷۵ )  
گیاهان خزان دیده ← زرساو و خالص (تشبیه) :  
باد را کیمیای سوده که داد که ازو زرساو گشت گیا ( ۳ )  
گیاهان خوشبوی باغ ← بسد و مرجان تر و تازه (تشبیه) :  
به باغی درختان او عود و صندل به باغی ریاحین او بستد تر ( ۵۳ )  
خار گیاهان و بوته های بیابانی ← کاسموی (موی خوک) و سوزن (تشبیه) :  
چو کاسموی و چو سوزن خلنده و سرتیز که دیده خار بدین صورت و بدین کردار ( ۶۲ )  
خارهای گیاهان ← دندان‌های اره (تشبیه) :  
طریق‌هاش چو برم آب‌های سیل از گل نبات هاش چو دندان‌های اره ز خار ( ۶۱ )

#### میوه ها

- میوه ی قرمز رنگ ← لعل (استعاره) :  
هر درختی پرنیان چینی اندر سر کشید پرنیان خرد نقش سبز بوم لعل کار ( ۱۰۷ )  
خوشه های انگور ← شیرخواران رزان (استعاره) :  
شیرخواران رزان را ببریدند گلو تا رزان تافته گشتند و بگشتند از حال ( ۲۱۹ )  
سیب و به ← رخ دعد و روی رباب (تشبیه) :

همی کنند به رنگ و به گونه سیب و بهی حکایت رخ دعد و حدیث روی رباب ( ۱۰ )  
سیب و انار ← گوی سیمین و حلقه ی گرد عقیق آگین ( تشبیه ) :  
تابدان وقتی که همچون گوی سیمین گشت سیب نار همچون حلقه ی گرد عقیق آگین شود ( ۴۳۲ )

### پرندگان و حیوانات

بلبل ← خطیب ( تشبیه ) :  
بلبلان گوئی خطیبانند بدرختان همی کنند خطب ( ۱۳ )  
هزار آوا ( بلبل ) ← زبان درخت سبز ( تشبیه ) :  
به صحرا لاله پنداری ز بیجاده دهانستی درخت سبز را گویی هزار آوا زبانستی ( ۴۰۳ )  
هزار آوا ( بلبل ) ← عاشقی بیدل ( تشبیه ) :  
سحرگاهان هزار آوا ز گلبن ناله برگیرد چو بیدل عاشقی کز عشق یار اندر فغان باشد ( ۳۰ )  
صلصل چو بیدلان جهان گشته با خروش بلبل چو عاشقان غمین گشته با فغان ( ۳۳۱ )  
صلصل ← بیدل ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.

باز ← پاره ای از ابر سفید، مبارزی با جوشن سیمگون و... ( تشبیهات متعدد و تفصیلی ) :  
چگونه بازی چون پاره ای ز ابر سفید به سنگ وزن درم سنگ او به ده مثقال  
مبارزیست، لباسش ز سیمگون جوشن مبارزیست سلاحش مخالف و چنگال ...  
به تن به گونه ی سیم و به پشت وبال سپید درو نشانده تنک پاره های سیم حلال ( ۲۱۶ )  
وصف تذرو ← عروس، زیبارو، زر خفجه و ... ( تشبیهات متعدد و تفصیلی ) :

چو دست و پای عروسان نگاشته سر و دم چو روی خوبان آراسته همه پر و بال  
زهفت گونه برو هفت رنگ و بر هر رنگ هزار گونه محاسن، هزار گونه جمال  
چو زر خفجه همه پشت و برش آتش رنگ چو نخل بسته همه سینه دایره ی اشکال  
گه خرامش چون لعبتی کرشمه کنان به هر خرامش ازو صد هزار غنج و دلال  
دو لب: چو نار کفیده، چو برگ سوسن زرد دو رخ: چو نار شکفته، چو برگ لاله ی لال ( ۲۱۶ )  
وصف کرگدن: به فصل چهارم رجوع شود.

اسب ← سماری و کشتی ( استعاره ) :  
معجزه باشد ستاره ساکن و خورشید پوش نادره باشد سماری گه برو صحرا گذار ( ۱۷۶ )

## ۲- عناصر و مصنوعات دست بشر در تصاویر شعری فرخی

عناصر و مصنوعات بشری به کار رفته در تصاویر فرخی در قیاس با عناصر طبیعت بسیار اندک است. با این حال برخی از این عناصر را می توان در حیطه ی توصیفات ستایشی مورد بررسی قرار داد. بنابراین، آن مقدار از تصاویری را که مربوط به طبیعت و عالم ماده است و از جنبه ی ستایشی برخوردار نیست، در این قسمت، مورد بررسی قرار می دهیم و بقیه ی تصاویر را - در صورت دارا بودن شرایط - در بخش توصیفات ستایشی مورد بررسی قرار خواهیم داد:

قایق های بادی ← مرکبان آب ( استعاره ) :

مرکبان آب دیدم صف زده بر روی آب      پالهنگ هریکی پیچیده بر کوه گران  
جانورکش مرکبانی سرکش و ناجانور      آب هر یک را رکاب و باد هریک را عنان ( ۳۳۵ )

خیمه های پراکنده در صحرا ← ستارگان آسمان ( استعاره ) :

معجزه باشد ستاره ساکن و خورشید پوش      نادره باشد سماری گه بر و صحرا گذار ( ۱۷۶ )  
شراب و باده ← بیجاده و یاقوت ( تشبیه ) :

من به بیجاده مانم اندر خم      من به یاقوت مانم اندر جام ( ۲۲۸ )  
چو می به گونه ی یاقوت شد، هوا بستد      پیاله های عقیقی ز دست لاله ستان ( ۲۹۸ )  
می اندر خم همی گوید که یاقوت روان گشتم      درخت ارغوان بشکفت و من چون ارغوان گشتم ( ۴۰۵ )

شراب و می ← گل ارغوان ( تشبیه ) :

به بیت بالا توجه شود.

باده و شراب ← آتشکده آذر برزین ( تشبیه ) :

یا چو لاله گردد اندر دشت چون تابان چراغ      باده اندر خم چو رخشان آذر برزین شود ( ۴۳۲ )  
نبید ← عناب ( تشبیه ) :

از آن بخور که برد از خصال خسرو بوی      از آن نبید که برده ست گونه از عناب ( ۱۱ )  
شراب ← خون قنینه ( استعاره ) :

گرد کردن زر و سیم اندر خزینه نزد تو      ناپسندیده تر از خون قنینه است و قمار ( ۱۷۸ )  
شراب ← خون رز ( استعاره ) :

وز نهیب خواب نوشین، ناچشیده خون زر      چون سر مستان سر هر جانور گشته گران ( ۳۳۳ )

وصف آتش جشن سده ← گوهر ( شعله های آتش ) پاش، گوهر گون، گوهر بار، زرین

درخت، لعبتی در دیبای سرخ و ... ( تشبیهات متعدد و تفصیلی ) :

گاه گوهر پاش گردد گاه گوهر گون شود  
گاه چون زرین درخت اندر هوا سر برکشد  
گاه روی از پرده ی زنگارگون بیرون کند  
گاه چون خونخوارگان خفتان به خون اندرکشد  
گاه برسان یکی یاقوت گون گوهر شود  
گاه چون دیوار برهون گرد گردد سر به سر  
گه میان چشم نیلوفر زبانه برزند  
گه فروغش بر زمین چون لاله ی نعمان شود  
سیم زرانود گردد هر چه زو گیرد فروغ  
گاه چون در هم شکسته مغفر زرین شود  
جادویی آغاز کرده ست آتش ار نه از چه رو  
گاه چون برگ رزان اندر خزان لرزان شود  
گه معصر پوش گردد گه طبرخون تن شود  
گاه چون اشکال اقلیدس سراندر سر کشد

آتش ← مطرد دیبای زرد، طبع جوان، زر عیار ( تشبیه ) :

بر کشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد گرم چون طبع جوان و زرد چون زر عیار ( ۱۷۶ )

وصف آتش سده ← گوهری چون گل بوستانی، زر کانی، باده ی ارغوانی، بیرم زعفرانی

و ... ( تشبیهات تفصیلی ) :

یکی گوهری چون گل بوستانی  
به کوه اندرون مانده ی دیرگاهی  
گهی لعل چون باده ارغوانی  
لطیفی برآمیخته با کثافت  
غم عاشقی ناچشیده ولیکن  
چو زرین درختی همه برگ و بارش  
چو از کهربا قبه ی برکشیده  
نه زر و به دیدار چون زر کانی  
به سنگ اندرون زاده ی باستانی  
گهی زرد چون بیرم زعفرانی  
یقینی برابر شده با گمانی ...  
خروشنده چون عاشق از ناتوانی  
ز گوگرد سرخ و عقیق یمانی  
زده بر سرش رایست کاویانی

مر او را نکو وصف کردن ندانی  
یکی نوبهاری یکی مهرگانی  
ز آثـار او نـرگس بوسـتانی  
از او چون کند با تو بازارگانی  
چو مـشتی شبـه بر سر او فشانی ( ۳۶۳ و ۳۶۴ )

عجب گوهر است این گهر گر بجویی  
نشان دو فصل اندرو باز یابی  
ز اجزای او لاله ی مرغزاری  
به عرض شبه گوهر سرخ یابی  
کناری گهر بر سر تو فشاند  
زغال ← شبه ( استعاره ) :

به دو بیت اخیر توجه شود.

وصف راه ← شب فراق، زندگی مردم درویش و ... ( تشبیهات تفصیلی که بدیع و نو هستند ) :

چو عیش مردم درویش ناخوش و دشوار  
فرازهـاش چو پشت نهنـگ ناهموار  
به روز تیره و تاری هوای او ز بخار  
چو شاخ رنگ درختان او تهی از بار  
گیاه منزل او بستدی سلیح سوار ( ۵۲ و ۵۳ )

رهی چگونه رهی، چون شب فراق دراز  
نشیبهاش چو چنگال های شیر درشت  
به شب سرشته و آغشته خاک او از نم  
چو کاسموی، گیاهان او برهنه ز برگ  
میان بیشه ی او گم شدی علامت پیل

وصف راه سومنات ← درازتر ز غم مستمند و کشیده تر از شب دردمند و ... ( تشبیهات تفصیلی ) :

چو مرد کم بین در تنگ بیشه وقت سحر  
کشیده تر ز شب دردمند خسته جگر  
به ده پی اندر، صد جای سنگ چون نشتر  
چو قول سفله همه کشت های او بی بر  
زمین او سیه و خاک او چو خاکستر  
نه خار بلکه سنان خننده و خنجر  
نه مرغ را دل آن کاندرا آن گشادی پر  
همی ز مغفر بگسست رفرف مغفر  
برون شدی همه تن چون هزار پای به سر  
به چند جای سر و روی و پشت و پهلو و بر ...  
گهی زمینی پیش آمدی چو روی تبر ( ۶۷ )

رهی که دیو درو گم شدی به وقت زوال  
درازتر ز غم مستمند سوخته دل  
به صد پی اندر ده جای ریگ چون سرمه  
چو چشم شوخ همه چشمه های او بی آب  
هوای او دژم و باد او چو دود حجیم  
همه درخت و میان درخت خارکشن  
نه مرد را سر آن کاندرا آن نهادی پای  
همی ز جوشن بر کند غیبه ی جوشن  
سوار با سر اندر شدی بدو و ازو  
هزار خار شکسته درو و خسته ازو  
گهی گیاهی پیش آمدی چو نوک خدنگ

## ب- بررسی تشبیهات، استعارات و صفات در توصیفاتِ عاطفی فرخی

به طور کلی در توصیفات عاطفی فرخی، تقریباً، همه ی تصاویر، پیرامون دو موضوع اصلی شکل می گیرند. اولین موضوع، وصف معشوق و زیباییهای اوست و دومین موضوع، وصف عاشق است. این دو موضوع که در حیطه ی توصیفات غنایی شاعر هستند، از نظر زیبایی تصاویر، درخور ذکرند و این زیباییها هم در حوزه ی تصاویر ابتکاری شاعر و هم در حوزه ی تصاویر کلیشه ای او، نمود یافته اند.

### ۱- معشوق و جمال او در تصاویر شعری فرخی

وصف معشوق، بالاترین مقدار تصاویر شعری را در توصیفات عاطفی فرخی شامل می شود. در این نوع وصف، استفاده از تصاویر کلیشه ای گسترش بیشتری یافته است. تشبیه چهره ی معشوق به ماه، قد به سرو، چشم به نرگس، زلف به مشک و سنبل، تن به سیم و ... نمونه هایی از این تصاویر کلیشه ای هستند. اما با این حال نکته ای که حایز اهمیت است اینکه فرخی از این تصاویر کلیشه ای نیز زیبایی می آفریند و اغلب اوقات، آنها را از نوعی بداعت بهره مند می گرداند:

سروی شنیده ای که بود ماه بار او؟ مَه دیده ای که مشک پوشد کنار او؟  
(دیوان، ص ۳۴۰)

و گاهی نیز در ترکیب تصاویر کلیشه ای، ابتکار و خلاقیت خود را به اوج می رساند:

سرو داری ماه بار و ماه داری لاله پوش لاله داری باده رنگ و باده داری لعل فام  
(دیوان، ص ۲۳۶)

سرو دیدستم که باشد رسته اندر بوستان بوستان هرگز ندیدم رسته بر سرو روان  
بوستانی ساختی تو بر سر سرو سهی پر گل و پر لاله و پر نرگس و پر ارغوان  
ای بهار خو برویان چند حیلت کرده ای تا چنین آراسته بر سرو بردی بوستان  
بوستانی کاندرو لؤلؤ گهر دارد غلاف بوستانی کاندرو گل مشک دارد سایبان

نرگس سیراب یابی اندرو وقت تموز لاله ی خود روی بینی اندرو گاه خزان  
( دیوان، ص ۲۷۵ )

حال با توجه به آنچه پیش از این گفته شد می توان به بررسی غالب این تصاویر- اعم از کلیشه ای و ابتکاری- پرداخت و از آنجا که برخی از این تصاویر، در دیوان فرخی بارها تکرار شده اند، ما نیز به ذکر یک یا چند نمونه از آنها اکتفا می کنیم:

### وصف معشوق

- معشوق ← آهو ( استعاره ) :  
در آرزوی دو زلف و دو چشم آهوی خویش  
معشوق ← بت ( استعاره ) :  
گرتهی شد زین بتان اکنون سرایم باک نیست  
میی به دست من اندر چو مشکبوی گلاب  
معشوق ← بهار ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
بتی چون بهاری به دست من آمد  
معشوق ← غزل های شهید بلخی و ترانه ی بطلب ( تشبیه ) :  
از دلارامی و نغزی چون غزلهای شهید  
معشوق ← گوهر ( استعاره ) :  
راست گفתי کنار من صدف است  
معشوق ← پری ( تشبیه ) :  
پری خواندم او را و زان روی خواندم  
معشوق ← شمسه ی خوبان طراز ( استعاره ) :  
یاد باد آن شب کان شمسه ی خوبان طراز  
معشوق ← درّ یتیم ( استعاره ) :  
بفزوده ست بر من خطر و قیمت سیم  
بت و معشوق ← حورالعین ( تشبیه ) :  
گه چشم او به روی نگاری چو آفتاب  
معشوق ← سرو سهی ( تشبیه ) :
- چو چشم شیران کردم ز خون دیده کنار ( ۱۰۳ )  
دل پرست از آفرین خسرو خسرو نسب ( ۵ )  
بتی به پیش من اندر، چو تازه روی بهار ( ۱۰۹ )  
که چون او بتی نیست اندر بهاری ( ۳۷۳ )  
وز دلاویزی و خوبی چون ترانه ی بطلب ( ۵ )  
کاندرو جای خویش ساخت گهر ( ۱۲۴ )  
که روی پری داشت آن پرنیان بر ( ۱۴۷ )  
به طرب داشت مرا تا به گه بانگ نماز ( ۱۹۹ )  
تا بنا گوش تو را دیده ام ای درّ یتیم ( ۲۴۳ )  
گه چشم او به زلف بتی همچو حور عین ( ۳۳۹ )

- تازان چون کبک دری در کمر یازان چون سرو سهی در چمن ( ۳۱۷ )  
معشوق ← سروی که بار آن گل و سوسن است ( استعاره ) :
- دو رده سرو پیش او بر پای بار آن سروها گل و سوسن ( ۳۰۸ )  
معشوق ← آفتاب ترکستان ( استعاره ) :
- بنفشه زلف من آن آفتاب ترکستان همی بنفشه پدید آرد از دو لاله ستان ( ۲۵۲ )  
معشوق ← آفتاب خلخ و شمسه ی ختن ( تشبیه ) :
- دو دست توبه دست دو بت سال و ماه باد این آفتاب خلخ و آن شمسه ی ختن ( ۳۳۳ )  
معشوق ← آفتاب ( تشبیه ) :
- تو به آفتاب مانی و ز عشق روی خوبت رخ عاشق تو ای دوست به ماهتاب ماند ( ۴۳۶ )  
معشوق ← ماه سخن نیوش و سرو سخن سرا ( تشبیه ) :
- ماهی به روی لیکن ماه سخن نیوشی سروی به قد ولیکن سرو سخن سرایی ( ۳۶۱ )  
معشوق ← مه دو هفته ( استعاره ) :
- کنون خوشتر که ناگهان برآورد مه دو هفته ی من سر ز کهسار ( ۱۴۳ )  
معشوق ← ماه درخشنده و سرو خرامنده ( استعاره ) :
- ماه درخشنده قدح پیش برد سرو خرامنده به پای ایستاد ( ۳۷ )  
معشوق ← ماه زمین ( استعاره ) :
- خورشید بر آن ماه زمین تافت نیارد دانم که تو با زلفک او جست نیاری ( ۳۷۵ )  
معشوق ← ماه و صنوبر ( تشبیه ) :
- به ماه و صنوبر همی خواندم او را به رخسار و بالای زیبا و درخور ( ۱۴۷ )  
معشوق ← خیزران و ماهی تابنده بر روی خیزران ( تشبیه ) :
- نحیف است چون خیزرانی ولیکن چو تابنده ماهیست بر خیزرانی ( ۳۸۳ )  
معشوق ← سرو سیمین و ماه و پروین ( استعاره ) :
- ترا گر همچین شاید بگوی آن سروسیمین را بگوی آن سروسیمین را بگوی آن ماه و پروین را ( ۴۰۴ )  
معشوق ← توده ی گل، شاخ نسرين، نگار چین و ماچین ( استعاره ) :
- بگو آن توده گل را بگو آن شاخ نسرين را بگو آن فخر خوبان را نگارچین و ماچین را ( ۴۰۴ )  
معشوق ← گل تازه ( تشبیه ) :
- بتی چون گل تازه کاندرد مَه دی ز رخسار او گل توان چد کناری ( ۳۷۳ )  
معشوق ← شکر ( تشبیه و استعاره ) :

- دو شکر داری و تو ساده همیدون شکری ای شکر! روزی من زان دوشکر کن شکری ( ۳۷۹ )  
معشوق ← شیرین تر از شکر ( تشبیه ) :
- ای سرا پای سرشته ز می و شیر و شکر شکر از هند نیارند ز تو شیرین تر ( ۱۲۰ )  
معشوق ← خز ادکن ( تشبیه ) :
- روز خوش می خوروشب خوش به بر اندرکش دلبر خوشی و نرمی چو خز ادکن ( ۳۲۶ )  
معشوق ← کبک دری ( تشبیه ) :
- تازان چون کبک دری در کمر یازان چون سرو سهی در چمن ( ۳۱۷ )  
معشوق ← تلی از نسترن و نهالی از سرو ( تشبیه ) :
- چو بنشست چنان است که از نسرين تلی چو برخاست چنان است که از سرو نهالی ( ۳۹۷ )  
معشوق و ساقی ← سیمین ستون ( تشبیه ) :
- ماهی به کش درکش چو سیمین ستون جامی به کف برنه چو زرین لگن ( ۳۱۷ )  
نخست اندر میان باری می بیجاده گون باید پس آنگه ساقی پاکیزه چون سیمین ستون باید ( ۴۱۴ )  
معشوق ← شمع افروخته ( تشبیه ) :
- شمع افروخته بینم چو به تو درنگرم شمع نا سوخته بینی چو به من در نگری ( ۳۷۷ )  
معشوق ← شمسه ی بتان تتر، سرو جلوه کرده به ناز، گلبن خمیده ز بار و ... ( تشبیه تفصیلی ) :
- ای دل ناشکیب میژده بیبار کامد آن شمسه ی بتان تترار  
آمد آن سرو جلوه کرده به ناز آمد آن گلبن خمیده ز بار  
آمد آن بلبل چمیده به باغ آمد آن آهوی چریده بهار ...  
آمد آن ماه با هزار ادب آمد آن روی با هزار نگار  
آمد آن مشکبوی مشکین مو آمد آن خوبروی ماه عذار ( ۱۲۲ )

### جمال معشوق، اندام ها و اعضای بدن و ...

- چهره ی معشوق ← بهشت ( تشبیه، در ترکیب وصفی بهشت روی ) :  
بهشت روی مناگر همی روی به سفر مرا بیر به سفر یا دل مرا تو بیر ( ۴۳۸ )  
چهره ی معشوق ← بوستان ( استعاره ) :  
بوستانی ساختی تو بر سر سرو سهی پر گل و پر لاله و پر نرگس و پر ارغوان ( ۲۷۵ )  
آن کیست کاندرا آمد بازی کنان از این در رویی چو بوستانی از آب آسمان تر ( ۱۸۶ )

- رخ معشوق ← بهار خندان عاشق ( تشبیه ) :  
گفتم رخ تو بهار خندان منست      گفت آن تو نیز باغ و بستان منست ( ۴۴۴ )  
رخ معشوق ← گلزار ( تشبیه ) :  
بهار تازه اگر داری بنفشه و گل      ترا دو زلف بنفشه ست و هر دو رخ گلزار ( ۶۰ )  
رخ معشوق ← گل شکفته ( تشبیه ) :  
آن رخ چون گل بشکفته و بالای چو سرو      خواجه دیده ست همانا که رهش برادر اوست ( ۲۸ )  
رخ معشوق ← گل و تازه نگار ( تشبیه ) :  
ای من رهی آن رخ گلگون که تو گویی      در بزم امیرالامرا تازه نگاریست ( ۲۲ )  
چهره ی معشوق ← لاله ( استعاره ) و تشبیه در ترکیب وصفی لاله رخسار ) :  
مرا روا بود ار سر به سر بنفشه دمد      به گرد لاله ی آن سرو قد موی میان ( ۲۵۲ )  
می ستان از کف بتان چگل      لاله رخسار و یاسمین غنغب ( ۱۵ )  
رخ سفید و گلگون یار ← نسرين و گل سرخ ( استعاره ) :  
همی کند به گل سرخ بر بنفشه کمین      همی ستاند سنبل ولایت نسرين ( ۲۸۰ )  
رخ معشوق ← گل انار ( تشبیه ) :  
تارخ بیدل کند حدیث گل زرد      تارخ دلبر کند حدیث گل نار ( ۹۵ )  
چهره ی سفید معشوق ← نسترن ( استعاره ) :  
هر زمان چشم فشاند بر گل زرد ارغوان      هر زمان زلفش کند برنسترن عنبر نثار ( ۱۶۹ )  
چهره ی معشوق ← سمن ( استعاره ) :  
بت چهرگان چابک چونان که زلفشان      باشد همیشه بر سمن ساده مشکسای ( ۳۹۱ )  
چهره ی معشوق ← سمنستان ( استعاره ) :  
سمنستان تو را پر بنفشه کرده رواست      بنفشه کشت و گلی خوشتر از بنفشه مخواه ( ۳۵۶ )  
چهره ی معشوق ← شکفته سمن و ماه دو هفته ( تشبیه ) :  
چه کنم گر تو به عارض چو شکفته سمنی      چه کنم گر تو به رخ همچودو هفته قمری ( ۳۷۷ )  
چهره ی معشوق ← ماه ( استعاره ) :  
ماهت با مشک سیم دارد همبر      سروت بر مه زلاله دارد زیور ( ۱۲۷ )  
گهی لاله را سایه سازد زسنبل      گهی ماه را درع پوشد ز عنبر ( ۱۴۶ و ۱۴۷ )  
روی معشوق ← ماه ( تشبیه، در ترکیب وصفی ماهرو ) :  
هر که را زینگونه باشد ماهرویی مشک موی      نیست معذور ار بیاساید زمانی از طرب ( ۴ )

- چهره ی زیبا و گرد معشوق ← مهی با سپری گرد ( استعاره ) :
- دلم خال نبرده ست، مهی برده که با وی مهی با سپری گرد به مانند هلالی ( ۳۹۷ )
- چهره ی معشوق ← آفتاب و مهر ( تشبیه و صفت ) :
- سر زلف تونه مشک است و به مشک ناب ماند رخ روشن تو ای دوست به آفتاب ماند ( ۴۳۶ )
- کجا شد آن صنم ماهروی سیمین تن کجا شد آن بت عاشق پرست مهر لقای ( ۳۷۱ )
- چهره ی معشوق ← تابنده روز ( تشبیه ) :
- خاصه با روی سپید و پاک چون تابنده روز خاصه با موی سیاه و تیره چون تاریک شب ( ۴ )
- چهره ی معشوق ← پروین ( تشبیه ) :
- گفتم چه چیز باشد زلفت در آن رخت گفتا یکی پزند سیاه و یکی پرن ( ۳۱۰ )
- چهره و عارض معشوق ← مشتری، خورشید، زهره ( تشبیه، در ترکیبات صفتی ) :
- اوسمن سینه ونوشین لب وشیرین سخن است مشتری عارض و خورشید رخ و زهره لقاقت ( ۲۶ )
- چهره ی معشوق ← دیبا ( تشبیه ) :
- نگاری با من و رویی نه رویی بلکه دیبایی ازاین خوشی، ازاین کشی، ازاین درکارزیبایی ( ۴۱۷ )
- چهره ی معشوق ← رومی ( تشبیه ) :
- لعبتان دارم شیرین سخن و رومی روی مرکبان دارم ختلی گهر و تازی زاد ( ۳۸ )
- عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )
- چهره ی سفید یار ← سپاه روم ( استعاره ) :
- سپاه روم و سپاه حبش به هم شده اند ترا نمایم کآخر چه شور خیزد از این ( ۲۸۰ )
- چهره ی معشوق ← عطار ( تشبیه ) :
- عطار شد آن عارض و آن خط سیه عطر هم عاشق عطر من و هم عاشق عطار ( ۸۸ )
- عارض و چهره ی یار ← عاج سفید ( تشبیه ) :
- به زلف و عارض ساج سیاه و عاج سفید به روی و بالا ماه تمام و سرو روان ( ۲۷۳ )
- چهره ی سفید معشوق ← کافور ( استعاره ) :
- بار غم و اندیشه همه زین دل برخاست تا مشک سیه دیدم کافور ترا بار ( ۸۸ )
- چهره و بدن معشوق ← بلور ( استعاره ) :
- ز عود هندی پوشیده بر بلور زره ز مشک چینی پیچیده بر صنوبر دام ( ۲۴۰ )
- چهره ی معشوق ← می و شیر ( تشبیه ) :
- ای به عارض چو می و شیر فرا پیش من آی بر بط من به کفم بر نه و نصفی برگیر ( ۱۸۵ )

- چهره ی معشوق ← پری ( تشبیه، در ترکیب وصفی پرچهره ) :
- خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی خوشا با پرچهرگان زندگانی ( ۳۹۲ )  
صورت لطیف معشوق ← پرند ( استعاره ) :
- جعد او بر پرند کشتی گیر زلف او بر حریر چوگان باز ( ۲۰۱ )  
چهره ی معشوق ← آینه ی چینی ( استعاره ) :
- همی بنفشه دمد گرد روی آن سرهنگ همی به آینه ی چینی اندر آید زنگ ( ۲۱۱ )  
چهره ی گرد معشوق ← سپر لاله گون و سرخ رنگ ( استعاره ) :
- چون موی میان داری چون کوه کمر داری چون مشک زره داری چون لاله سپر داری ( ۴۰۱ )  
چهره ی گرد و سفید معشوق ← سپری از سیم زدوده ( تشبیه ) :
- بینی آن موی چو از مشک سرشته زرهی بینی آن روی چو از سیم زدوده سپری ( ۳۷۹ )  
چهره ی سفید معشوق ← سیم و نقره ی خام ( به صورت استعاره و تشبیه ) :
- ماهت با مشک سیم دارد همبر سروت بر مه زلاله دارد زیور ( ۱۲۷ )  
شخوده روی برون آمدم ز خانه به کوی به رنگ چون شبه کرده رخ چونقره ی خام ( ۲۴۰ )  
چهره ی سرخ و اندام سفید معشوق ← گل و سوسن ( استعاره ) :
- دو رده سرو پایش او برپای بار آن سروها گل و سوسن ( ۳۰۸ )  
چهره ی معشوق ← ارغوان ( تشبیه ) :
- هر یکی با قامتی چون زاد سرو هر یکی با چهره ای چون ارغوان ( ۲۶۲ )  
چهره و گونه های سرخ یار ← گل شکفته و ارغوان ( استعاره ) :
- مرا بتی است که بر روی او به آذر ماه گل شکفته بود و ارغوان تازه به هم ( ۲۲۹ )  
چهره و گونه های سرخ یار ← گل، لاله و ارغوان ( استعاره ) :
- بوستانی ساختی تو بر سر سرو سهی پر گل و پر لاله و پر نرگس و پر ارغوان  
بوستانی کاندرو لؤلؤ گهر دارد غلاف بوستانی کاندرو، گل مشک دارد سایبان ( ۲۷۵ )  
چهره و گونه های سرخ معشوق ← گل سوری ( استعاره ) :
- سرو را ماند کآورده گل سوری بار بینی آن سروکه خندان گل سوری بر اوست ( ۲۸ )  
چهره و گونه های سرخ معشوق ← لاله ( استعاره ) :
- سرو داری ماه بار و ماه داری لاله پوش لاله داری باده رنگ و باده داری لعل فام ( ۲۳۶ )  
گهی لاله را سایه سازد ز سنبل گهی ماه را درع پوشد ز عنبر ( ۱۴۷ )  
گونه های سرخ معشوق ← لاله ( استعاره ) :

- ماهت با مشک سیم دارد همبر سروت برمه زلاله دارد زیور ( ۱۲۷ )  
گونه های سرخ معشوق ← گل سیراب ( استعاره ) :  
بر ماه ترا دو گل سیراب شکفته ست در هر دلی از دیدن آن دو گل، خاریست ( ۲۲ )  
زلف معشوق ← مشک ( استعاره ) :  
سروی شنیده ای که بود ماه بار او؟ مه دیده ای که مشک بپوشد کنار او؟ ( ۳۴۰ )  
بوستانی کاندرو لؤلؤ گهر دارد غلاف بوستانی کاندرو، گل مشک دارد سایبان ( ۲۷۵ )  
زلف معشوق ← مشک ( تشبیه و صفت ) :  
بت چهرگان چابک چونان که زلفشان باشد همیشه بر سمن ساده مشکسای ( ۳۹۱ )  
هر که را زینگونه باشد ماهرویی مشک موی نیست معذور ار بیاساید زمانی از طرب ( ۴ )  
زلف معشوق ← مشک چینی و عود هندی ( استعاره ) :  
ز عود هندی پوشیده بر بلور زره ز مشک چینی پیچیده بر صنوبر دام ( ۲۴۰ )  
زلف معشوق ← زره مشکین ( استعاره ) :  
چون موی میان داری چون کوه کمر داری چون مشک زره داری چون لاله سپر داری ( ۴۰۱ )  
موی معشوق ← زره سرشته از مشک ( تشبیه ) :  
بینی آن موی چو از مشک سرشته زرهی بینی آن چو از سیم زدوده سپری ( ۳۷۹ )  
زلف معشوق ← بنفشه ( تشبیه و صفت ) :  
بنفشه زلف من اندر میانشان گفתי چو ماه بود و دگر نیکوان همه کوکب ( ۱۷ )  
بهار تازه اگر داری بنفشه و گل ترا دو زلف بنفشه ست و هر دو رخ گلزار ( ۶۰ )  
شاخ بنفشه بخش مرا زان دو زلف تا دارم آن بنفشه ز تو یادگار ( ۹۶ )  
اگر بنفشه فروشی همی بخواهم کرد مرا بنفشه پسند ست زلف آن سرهنگ ( ۲۱۱ )  
زلف معشوق ← سیسنب ( تشبیه ) :  
زلف مشکین به روی برپوشید روی خود زیر کرد و زلف زیر  
راست گفתי کسی نهان کرده ست سمن تازه زیر سیسنب ( ۱۲۴ )  
موها و زلف معشوق ← سنبل ( استعاره ) :  
گهی لاله را سایه سازد ز سنبل گهی ماه را درع پوشد ز عنبر ( ۱۴۷ )  
زلف ← عنبر ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود و نیز این بیت:  
هر زمان چشمم فشاند بر گل زرد ارغوان هر زمان زلفش کند برنسترن عنبر نثار ( ۱۶۹ )

- زلف معشوق ← غالیه ( تشبیهی که به صورت صفت درآمده در ترکیب غالیه زلف):  
چو باغ پر شکفه مجلس تو خرم باد به روی غالیه زلفان یاسمین غنغب ( ۱۰ )  
موهای معشوق ← زره غالیه رنگ ( استعاره ) :  
زره خود به رخ بر چه نهی خیره که هست رخ گلگون تو زیر زره غالیه رنگ ( ۲۰۴ )  
جعد و زلف معشوق ← چین کرته و حلقه های زره ( تشبیه ) :  
چو چین کرته به هم برشکسته جعد گشن چو حلقه های زره پر گره دو زلف سیاه ( ۳۴۲ )  
زلف معشوق ← سلسله و زنجیر عدل انوشیروان ( تشبیه ) :  
من چو مظلومان از سلسله ی نوشروان اندر آویخته زان سلسله ی زلف دراز ( ۱۹۹ )  
زلف خوشبوی معشوق ← باغی از ریحان ( تشبیه ) :  
گهی ازدست اومی خور، گهی ازدولیش برخور گهی از روی او گل چین، گهی از زلف اوریحان ( ۲۵۸ )  
زلف معشوق ← چوگان ( تشبیه ) :  
زلف چون چوگان، زرخدان همچون گوی ابرو و مژگانشان تیر و کمان ( ۲۶۲ )  
زلف او را به دست بگرفتم زرخ گورد او به دست دگر  
راست گفتمی نشسته ام بر او گوی و چوگان شه به دست اندر ( ۱۲۴ و ۱۲۵ )  
ز بس پیچ و چین تاب و خم زلف دلبر گهی همچو چوگان شود گاه چنبر ( ۱۴۶ )  
زلف معشوق ← چنبر ( تشبیه ) :  
به بیت بالا توجه شود.  
زلف معشوق ← ساج سیاه ( تشبیه ) :  
به زلف و عارض ساج سیاه و عاج سفید به روی و بالا ماه تمام و سرو روان ( ۲۷۳ )  
موهای معشوق ← حبشی ( تشبیه ) :  
عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )  
زلف معشوق ← پرند سیاه ( تشبیه ) :  
گفتم چه چیز باشد زلفت در آن رخت گفتم یکی پرند سیاه و یکی پرن ( ۳۱۰ )  
خم جعد و زلف معشوق ← خم کمند پادشاه ( تشبیه ) :  
تاب زلفین و خم جعد تو شناسم همی از خم و تاب کمند خسرو مالک رقاب ( ۷ )  
زلف معشوق ← خوشه ی انگور ( تشبیه ) :  
آنکه زلفش چو خوشه ی عنب است لبش از رنگ همچو آب عنب ( ۱۵ )

- موهای سیاه معشوق ← شب تاریک ( تشبیه ) :
- خاصه با روی سپید و پاک چون تابنده روز خاصه با موی سیاه و تیره چون تاریک شب ( ۴ )
- زلفکان معشوق ← شمشاد ( تشبیه ) :
- دست و پایش بیوس و مسکن کن زیر آن زلفکان چون شمشاد ( ۴۲ )
- جعد معشوق ← شمشاد تر ( تشبیه ) :
- زلف تو مشک سیاه و جعد تو شمشاد تر قد تو سرو بلند و روی تو ماه تمام ( ۲۳۶ )
- خط ( موی تازه رسته بر صورت ) معشوق ← عنبر ( تشبیه، در قالب ترکیب وصفی ) :
- عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )
- خط دمیده بر عارض معشوق ← مشک سیاه ( استعاره ) :
- بار غم و اندیشه همه زین دل برخاست تا مشک سیه دیدم کافور ترا بار ( ۸۸ )
- خط معشوق ← عطر ( تشبیه ) :
- عطار شد آن عارض و آن خط سیه عطر هم عاشق عطر من و هم عاشق عطار ( ۸۸ )
- خط معشوق ← خار سمن ( استعاره ) :
- گرد بنیادگوش سمن فام او خرد پدید آمد خار سمن ( ۳۱۸ )
- خط تازه دمیده بر عارض سفید یار ← سپاه حبش ( استعاره ) :
- سپاه روم و سپاه حبش به هم شده اند ترا نمایم کآخر چه شور خیزد از این ( ۲۸۰ )
- خط تازه رسته ی معشوق ← سنبل تازه ( استعاره ) :
- بربنیادگوش تو ای پاک تر از در یتیم سنبل تازه همی بردم از صفحه ی سیم ( ۲۴۶ )
- همی کند به گل سرخ بر بنفشه کمین همی ستاند سنبل ولایت نسرین ( ۲۸۰ )
- خط تازه دمیده ی معشوق ← بنفشه ( استعاره ) :
- به بیت قبل توجه شود ونیز این ابیات:
- مرا روا بود ار سر به سر بنفشه دمد به گرد لاله ی آن سرو قد موی میان ( ۲۵۲ )
- سمنستان تو را پر بنفشه کرده رواست بنفشه کشت و گلی خوشتر از بنفشه خواه ( ۳۵۶ )
- همی بنفشه دمد گرد روی آن سرهنگ همی به آینه ی چینی اندر آید زنگ ( ۲۱۱ )
- خط معشوق ← زنگ ( استعاره ) :
- به بیت قبل توجه شود.
- خط سیاه معشوق ← شب تیره ( استعاره ) :

- آن سمن عارض من کرد بناگوش سیاه      دو شب تیره برآورد ز دو گوشه ی ماه ( ۳۵۹ )  
شبی به گرد مه اندر کشید و آگه نیست      که از میان شب تیره خوب تابد ماه ( ۳۵۵ )  
رویدن مو بر روی چهره معشوق ← ماه گرفتگی ( استعاره ) :  
خسوف داد مه روشن ترا و چه گفت      که من نگه نکنم سوی او معاذ الله ( ۳۵۶ )  
ابروی معشوق ← کمان ( تشبیه ) :  
من آن تیر بالا نگارم که هرگز      چو ابروی من کس نبیند کمانی ( ۳۸۳ )  
ای مژه تیر و کمان ابرو ! تیرت به چه کار      تیر مژگان تو دلدوزتر از تیر خدنگ ( ۲۰۴ )  
مژه و مژگان معشوق ← تیر ( تشبیه ) :  
به بیت قبل توجه شود ونیز این بیت:  
زلف چون چوگان، زنخدان همچون گوی      ابرو و مژگانشان تیر و کمان ( ۲۶۲ )  
چشم معشوق ← چشم آهو ( تشبیه در قالب صفت ) :  
کاخ او پر بتان آهو چشم      باغ او پر بتان کبک خرام ( ۲۲۵ )  
چشم معشوق ← نرگس ( تشبیه و استعاره ) :  
عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم      حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )  
نرگس سیراب یابی اندرو وقت تموز      لاله ی خود روی بینی اندرو گاه خزان ( ۲۷۵ )  
به تیر، نرگس تو با دل من آن کرده ست      که تیر شاه جهان با مخالفان لعین ( ۲۹۳ )  
غمزه ( یا مژه ی ) معشوق ← تیر ( استعاره ) :  
به بیت قبل توجه شود.  
قد معشوق ← سرو ( تشبیه و استعاره ) :  
آن رخ چون گل بشکفته و بالای چو سرو      خواجه دیده است همانا که رهش بردر اوست ( ۲۸ )  
سرو داری ماه بار و ماه داری لاله پوش      لاله داری باده رنگ و باده داری لعل فام ( ۲۳۶ )  
یه قد تو گویی سرویست در میان قبای      به روی گفتمی ماهیست برنهاده کلاه ( ۳۴۲ )  
قد معشوق ← صنوبر ( تشبیه در قالب صفت، در ترکیب صنوبر قد ) :  
وگر بخواهی تا گردی ای صنوبر قد      به عشق خویش گرفتار چون من مسکین ( ۲۹۳ )  
قد معشوق ← صنوبر ( استعاره ) :  
ز عود هندی پوشیده بر بلور زره      ز مشک چینی پیچیده بر صنوبر دام ( ۲۴۰ )

قد معشوق ← تیر ( تشبیه، در قالب صفت تیر بالا ) :

من آن تیر بالا نگارم که هرگز چو ابروی من کس نبیند کمانی ( ۳۸۳ )

میان معشوق ← موی ( تشبیه و صفت ) :

چون موی میان داری چون کوه کمر داری چون مشک زره داری چون لاله سپر داری ( ۴۰۱ )

مرا روا بود ار سر به سر بنفشه دمد به گرد لاله ی آن سرو قد موی میان ( ۲۵۲ )

میان باریک معشوق ← تاری از کتان ( تشبیه ) :

آن تنگ دهان تو ز بیجاده نگینست باریک میان تو چو از کتان تار بست ( ۲۲ )

میان لاغر معشوق ← تار قصب ( تشبیه ) :

با سرین های سپید و گرد چون تل سمن با میان های نزار و زار چون تار قصب ( ۵ )

کمر (کمر بند) معشوق ← کوه ( تشبیه ) :

چون موی میان داری چون کوه کمر داری چون مشک زره داری چون لاله سپر داری ( ۴۰۱ )

تن معشوق ← سیم ( تشبیه و صفت ) :

ای ز سیمینه فکنده در بلورینه مدام هم به ساعد چون بلوری هم به تن چون سیم خام ( ۲۳۶ )

کجا شد آن صنم ماهروی سیمین تن کجا شد آن بت عاشق پرست مهر لقای ( ۳۷۱ )

تن معشوق ← گل سوری ( تشبیه ) :

با زنجی چون سمن و با تنی چون گل سوری به یکی پیرهن ( ۳۱۷ )

تن معشوق و جامه ی سبز او ← گل سوسن و سیسنبر ( تشبیه ) :

دی ز لشگرگه آمد آن دلبر صدره ی سبز باز کرد از بر

راست گفتی برآمد اندر باغ سوسنی از میان سیسنبر ( ۱۰۰ )

گردن، شانه و بدن نرم معشوق ← حریر ( استعاره ) :

جعد او بر پرند کشتی گیر زلف او بر حریر چوگان باز ( ۲۰۱ )

بر و سینه ی معشوق ← مرمر ( تشبیه ) :

همیشه تا چو بر دلبران بود مرمر همیشه تا چو لب نیکوان بود مرجان ( ۲۷۵ )

بر و سینه ی معشوق ← سیم ( در ترکیب وصفی سیمین سینه و سیمین بر، تشبیه در

قالب صفت ) :

ای خوشا زین پیشتر کاندرا سرایم زین صفت کودکان بودند سیمین سینه و زرین سلب ( ۵ )

دوست دارم کودک سیمین بر بیجاده لب هر کجا زایشان یکی بینی مرا آنجا طلب ( ۴ )

- سینه ی معشوق ← سمن (تشبیه، در ترکیب وصفی سمن سینه) :
- او سمن سینه و نوشین لب و شیرین سخن است      مشتری عارض و خورشید رخ و زهره لقاقت ( ۲۶ )  
بر و سینه ی معشوق ← پرنیان ( در ترکیب پرنیان بر، تشبیه در قالب صفت ) :
- پری خواندم او را و زان روی خواندم      که روی پری داشت آن پرنیان بر ( ۱۴۷ )  
بر و سینه ی معشوق در نرمی و در سفیدی ← پرنده و یاسمین ( تشبیه ) :
- به بر پرنده و پرندهش چو یاسمین سپید      به رخ بهار و بهارش چو روضه ی رضوان ( ۲۷۳ )  
بناگوش سفید معشوق ← سیم ( تشبیه مضمیر ) :
- بفزوده ست بر من خطر و قیمت سیم      تا بنا گوش تو را دیده ام ای در یتیم ( ۲۴۳ )  
اثر غالیه ی عیدی نارفته هنوز      زان بناگوش که با سیم زند رنگش بر ( ۱۰۵ )  
بناگوش سفید معشوق ← صفحه ی سیم ( تشبیه ) :
- بر بناگوش تو ای پاک تر از در یتیم      سنبل تازه همی بردم از صفحه ی سیم ( ۲۴۶ )  
زنخدان معشوق ← گوی ( تشبیه ) :
- زلف چون چوگان، زنخدان همچون گوی      ابرو و مژگانشان تیر و کمان ( ۲۶۲ )  
زلف او را به دست بگرفتم      ز نخ گگرد او به دست دگر  
راست گفتمی نشسته ام بر او      گوی و چوگان شه به دست اندر ( ۱۲۴ )  
زنخدان معشوق ← سیم ( استعاره ) :
- در سیم چاه کنده و دامی همی نهی      بر طرف چاه از سر زلفین پر شکن ( ۳۳۲ )  
زنخدان معشوق ← سمن ( تشبیه ) :
- با زنخی چون سمن و با تنی      چون گل سوری به یکی پیرهن ( ۳۱۷ )  
زنخدان معشوق ← باغی از یاسمین تازه و نسرين ( تشبیه ) :
- زان رخ چنم امروز گل و لاله ی سیراب      زان ساده زنخدان، سمن تازه و نسرين ( ۲۹۵ )  
چاه زنخدان معشوق ← غالیه دان ( تشبیه ) :
- دست برزن به زنخدان بت غالیه موی      که بود چاه زنخدانش ترا غالیه دان ( ۲۸۰ )  
غبغب معشوق ← یاسمین (تشبیه، در ترکیب وصفی یاسمین غبغب) :
- می ستان از کف بتان چگل      لاله رخسار و یاسمین غبغب ( ۱۵ )  
چو باغ پر شکفه مجلس تو خرم باد      به روی غالیه زلفان یاسمین غبغب ( ۱۰ )  
دهان تنگ معشوق ← نگینی از بیجاده ( تشبیه ) :

- آن تنگ دهان تو ز بیجاده نگینست      باریک میان تو چو از کتان تاریست ( ۲۲ )  
دهان خندان معشوق ← سفالی می آلوده ( تشبیه ) :
- دهانش به گه آنکه همی خندد گستاخ      چنان است که آلوده به می گشته سفالی ( ۳۹۷ )  
دهان معشوق ← غالیه دان ( تشبیه ) :
- دهن چو غالیه دانی و سی ستاره ی خرد      به جای غالیه اندر میان غالیه دان ( ۲۷۳ )  
دندان معشوق ← ستاره ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود.
- دندان معشوق ← لؤلؤ ( استعاره ) :
- بوستانی کاندرو لؤلؤ گهر دارد غلاف      بوستانی کاندرو گل مشک دارد سایبان ( ۲۷۵ )  
لب معشوق ← گوهر ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود.
- لب معشوق ← لعل ( استعاره ) :  
تا ستاده ست از دو چشمش بر نباید داشت چشم  
خواستم از لعل او دو بوسه و گفتم  
لب معشوق ← لعل ( تشبیه ) :
- تا زیبایی چشم او برهوی      از لب لعل او بیابای داد ( ۴۲ )  
لب معشوق ← بیجاده ( تشبیه، در ترکیب وصفی بیجاده لب ) :
- عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم      حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )  
دوست دارم کودک سیمین بر بیجاده لب      هر کجا زایشان یکی بینی مرا آنجا طلب ( ۴ )  
لب معشوق ← آب عنب ( تشبیه، البته « آب عنب » مجازاً به معنی شراب به کار رفته است ) :
- آنکه زلفش چو خوشه ی عنب است      لبش از رنگ همچو آب عنب ( ۱۵ )  
لب معشوق ← بسد ( استعاره ) :
- چنگ در بر گرفت و خوش بناخت      وز دو بسد فرو فشاند شکر ( ۱۲۴ )  
لب معشوق ← شکر ( تشبیه و استعاره ) :
- دل آن ترک نه اندر خور سیمین بر اوست      سخن او نه ز جنس لب چون شکر اوست ( ۲۸ )  
دو شکر داری و تو ساده همیدون شکری      ای شکر! روزی من زان دو شکر کن شکری ( ۳۷۹ )  
لب سرخ و شیرین معشوق ← گل با طعم شکر ( تشبیه ) :

- لب تو طعم شکر دارد و در اصل گلست کس ندیده ست به گیتی گل با طعم شکر ( ۱۲۱ )  
بوسه ی معشوق ← نقل ( استعاره ) :  
نقل با باده بود باده دهی نقل بده دیرگامیست که این رسم نهاد آنکه نهاد ( ۴۵ )  
سخنان ارزشمند معشوق ← درّ ( تشبیه ) :  
دیدگانم ابر درافشان شده است ز آرزوی لفظ در افشان دوست ( ۴۳۵ )  
سخن و آواز خوش معشوق ← شکر ( استعاره ) :  
چنگ در بر گرفت و خوش بناخت وز دو بستد فرو فشاند شکر ( ۱۲۴ )  
سخن گفتن فصیح معشوق ← حجازی ( تشبیه ) :  
عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم حبشی موی و حجازی سخن و رومی دیم ( ۲۴۶ )  
ساعد معشوق ← بلور ( تشبیه ) :  
ای ز سیمینه فکنده در بلورینه مدام هم به ساعد چون بلوری هم به تن چون سیم خام ( ۲۳۶ )  
سرین معشوق ← تلّ سمن ( تشبیه ) :  
با سرین های سپید و گرد چون تلّ سمن با میان های نزار و زار چون تار قصب ( ۵ )

## ۲- عاشق در تصاویر شعری فرخی

فرخی در توصیفات غنایی اش، غالباً خود را به سان عاشقی به تصویر می کشد که با وجود همه ی کامیابیها و وصالها، گاه گاه در فراقِ برخی محبوبانِ خود، رنجور و دردمند است. این نوع از تصاویر - که در قیاس با تصاویر به کار رفته در وصف معشوق، بسیار اندک است - با اینکه تا حدودی از سنت شعری شاعران پیشین تبعیت می کند، اما با این حال غالباً زیبا و بدیع، جلوه کرده است و ما نیز سعی خواهیم کرد به بررسی این تصاویر بپردازیم:

- عشق ← پادشاه کامروا ( تشبیه ) :  
دل من چون رعیتی است مطیع عشق چون پادشاه کامرواست ( ۲۵ )  
عاشق ← ماهی که در آب چشم شناور شده و سمندری که در میان آتش غم قرار گرفته ( تشبیه ) :  
در آب دیده گاه شناور چو ماهی گه در میان آتش غم چون سمندری ( ۳۸۱ )  
عاشق ( قبل و بعد از عاشقی ) : سرو سیمین و نال زرد ( تشبیه ) :  
چو سرو سیمین بودی چو نال زرد شدی مگر به رنج بنالیده ای به راه اندر ( ۱۲۸ )

- عاشق ← درخت ( تشبیه ) :
- من و درخت هر دوان به یک صفتیم      منم زیار جدامانده و درخت از بار ( ۱۱۴ )
- عاشق ← شمع خاموش ( تشبیه ) :
- شمع افروخته بینم چو به تو در نگرم      شمع ناسوخته بینی چو به من در نگری ( ۳۳۷ )
- عاشق ← موی، زر، چنگ، زیر ( تشبیه ) :
- چون موی شدم لاغر و چون زر شده ام زرد      چون چنگ شدم چفته و چون زیر شدم زار ( ۱۶۵ )
- چهره ی عاشق ← گل زرد ( استعاره ) :
- هر زمان چشمم فشانم بر گل زرد ارغوان      هر زمان زلفش کند برنسترن عبر نثار ( ۱۶۹ )
- چهره ی عاشق ← گل زرد ( تشبیه ) :
- تارخ بیدل کند حدیث گل زرد      تارخ دلبر کند حدیث گل نار ( ۹۵ )
- چهره ی عاشق ← زر ( تشبیه ) :
- من بسیاری هم تو خوردم جاننا      زین روی ای بت به روی گشتم چون زر ( ۱۲۷ )
- چهره و رخ عاشق ← دینار جعفری که با اشکهای خونین، سرخ و لاله گون شده است  
( تشبیه ) :
- چون لاله سرخ گشت رخ من ز خون تو      زان پس که زرد بود چو دینار جعفری ( ۳۸۰ )
- چهره ی عاشق ← تاج زرینی پر از یاقوت و بیجاده ( تشبیه ) :
- تاجی شده ست روی من از بس که تو بر او      یاقوت سرخ پاشی و بیجاده گستری ( ۳۸۰ )
- چهره ی عاشق پیش از عاشقی ← لعل ( تشبیه ، در ترکیب صفتی لعل فام ) :
- زرد و خمیده گشتم از غم عشق      دو رخ لعل فام و قامت راست ( ۲۵ )
- چهره ی زرد عاشق ← زعفران ( استعاره ) :
- من ز لاله زعفران کردستم اندر عشق تو      اندرین گر نیک بندیشی شگفتی بیش از آن ( ۲۷۵ )
- چهره ی شاعر پیش از عاشقی ← لاله ( استعاره ) :
- به بیت قبل توجه شود.
- چهره ی عاشق ← ماهتاب ( تشبیه ) :
- تو به آفتاب مانی و ز عشق روی خوبت      رخ عاشق تو ای دوست به ماهتاب ماند ( ۴۳۶ )
- چهره ی عاشق ← باغ و بستان معشوق ( تشبیه ) :
- گفتم رخ تو بهار خندان منست      گفت آن تو نیز باغ و بستان منست ( ۴۴۴ )

تن شاعر ← مو ( تشبیه ) :

دارم بر رخ ز اشک جوئی جاری رویم زرد ست و تن چو مویی لاغر ( ۱۲۷ )

گویم ز تن خویش میان سازمت ای ماه گویی نتوان ساخت زیک موی میانی (۳۶۷)

تن باریک شاعر ← میان معشوق ( تشبیه ) :

گفتم تن من و دل من چیست مر ترا گفتا یکی میان منست و یکی دهن ( ۳۱۰ )

تن عاشق ( شاعر ) ← برگ بید اندر خزان ( تشبیه ) :

این تنم از هجر تو چون برگ بید اندر خزان این دلم در عشق تو چون توزی اندر ماهتاب ( ۷ )

تن عاشق ← موم در حال ذوب شدن ( تشبیه ) :

تن مسکین من بگداخت چون موم دل غمگین من بشکافت چون نار ( ۱۶۱ )

دل شاعر ← انار در حال شکافتن ( تشبیه ) :

به بیت بالا توجه شود.

دل شاعر (عاشق) ← نقطه ( تشبیه ) :

گویم ز دل خویش دهانت کنم ای ماه گویی نتوان کرد ز یک نقطه دهانی ( ۳۶۷ )

دل کوچک شاعر ( عاشق ) ← دهان معشوق ( تشبیه ) :

گفتم تن من و دل من چیست مر ترا گفتا یکی میان منست و یکی دهن ( ۳۱۰ )

دل پوسیده ی عاشق ← پارچه ی توزی که در معرض نور ماه قرار بگیرد ( تشبیه ) :

این تنم از هجر تو چون برگ بید اندر خزان این دلم در عشق تو چون توزی اندر ماهتاب ( ۷ )

کنار و پهلوی سرخ عاشق ← چشم شیر ( تشبیه ) :

در آرزوی دو زلف و دو چشم آهوی خویش چو چشم شیران کردم ز خون دیده کنار ( ۱۰۳ )

کنار عاشق ← صدفی که گوهر ( معشوق ) در آن جای می گیرد ( تشبیه ) :

راست گفتم کنار من صدف است کاندرو جای خویش ساخت گهر ( ۱۲۴ )

چشم شاعر ← چشمه ی خون ( تشبیه ) :

مرا ز رفتن تو وز نهیب فرقت تو دو چشم چشمه ی خون گشت و جامه خون آلود (۴۳۵)

چشمان و دیدگان شاعر ← چرخشت و دانه ی انگوری که درون چرخشت باشد

( تشبیه ) :

دو چشم من چو دو چرخشت کرد فرقت او دو دیده همچو به چرخشت، دانه ی انگور ( ۱۹۶ )

چشم شاعر عاشق ← ابر در افشاننده ( تشبیه ) :

دیدگانم ابر درافشان شده ست زآرزوی لفظ در افشان دوست ( ۴۳۵ )  
اشک شاعر ← درّ ( استعاره ) :  
به بیت بالا توجه شود.

اشک خونین عاشق ← یاقوت و بیجاده ( استعاره و تشبیه ) :  
تاجی شده ست روی من از بس که تو بر او یاقوت سرخ پاشی و بیجاده گستری ( ۳۸۰ )  
پشت من بشکست همچون پر شکن زلفین یار اشک من بیجاده گون و چشم من بیجاده بار ( ۱۶۹ )  
اشک عاشق ← خونی که شبیه آب روشن است ( تشبیه ) :  
ز فراق روی و موی تو ز دیده خون چکانم عجب است سخت خونی که به روشن آب ماند ( ۴۳۶ )  
اشک سرخ رنگ عاشق ← ارغوان ( استعاره ) :

هر زمان چشمم فشاند بر گل زرد ارغوان هر زمان زلفش کند برنسترن عنبر نثار ( ۱۶۹ )  
اشک خونین شاعر ← عقیق و دانه ی انار(تشبیه) :  
چو بازگشت همی برد سوی خیمه ی خویش ز خون دیده کناری عقیق و دانه ی نار ( ۱۰۳ )  
اشک سرخ رنگ عاشق ← شراب ( استعاره ) :

شراب ما ز دو چشمان به روی زرد چکید رخان دوست همی لاله گون کند عجب است ( ۴۳۴ )  
اشک های فراوان شاعر عاشق ← قطرات باران ابر بهاری ( تشبیه ) :  
خروشم چون خروش رعد بهمن سرشکم چون سرشک ابر آزار ( ۱۶۱ )  
فریاد و فغان عاشق ← صدای رعد ( تشبیه ) :  
به بیت قبل توجه شود.

### ج- بررسی تشبیهات، استعارات و صفات در توصیفات ستایشی فرخی

پیش از این به تفصیل درباره ی توصیفات ستایش فرخی، بحث شد. البته نکته ای که در این باره می توان یادآور شد این است که با وجودی که هدف اصلی فرخی و سایر شاعران مداح درباری از سرودن اشعار، جنبه ی ستایشی آن و مدح ممدوحان است؛ اما با این حال، این اشعار ستایشی جز در برخی مطالعات و تحقیقات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، دینی، جامعه شناسی، مردم شناسی و ... کمتر مورد توجه خوانندگان قرار می گیرند و در واقع آنچه نظر خوانندگان امروز را به خود معطوف می کند؛ تشبیب ها و تغزلاتی است که شاعر در دیباچه ی غالب قصاید ستایشی خود به کار می گیرد. این تشبیب ها و تغزلات که حجم بسیار کمی یعنی حدود یک

پنجم اشعار فرخی را شامل می شوند و پیش از این با عنوان توصیفِ مظاهر طبیعت و توصیفات عاطفی، به ذکر تصاویر موجود در آنها پرداختیم، از نظر ارزش هنری، با توصیفات ستایشی و اشعار مدحی فرخی که بیش از چهار پنجم بقیه ی اشعار او را در بر می گیرند، قابل قیاس نیستند؛ اما با این حال برای کامل شدن این مبحث ناگزیریم به ذکر تصاویر به کار رفته در این توصیفات ستایشی پردازیم. بنابراین سعی خواهیم کرد تصاویری را بیاوریم که از جنبه ی ابتکاری و یا حداقل زیبایی برخوردار باشند تا کمتر سبب ملال خاطر خوانندگان شوند.

در واقع در یک تقسیم بندی می توان توصیفات ستایشی فرخی را به دو بخش تقسیم کرد و تمام مفاهیم ستایشی را در همین دو بخش گنجانند: ۱- توصیف ممدوحان و سپاهیان و سایر متعلقات آنها از قبیل اسب، شمشیر، کاخ و ... ۲- توصیف دشمنان ممدوحان و لشکریان و سایر متعلقات آنها.

#### ۱- توصیف ممدوحان و سپاهیان و سایر متعلقات آنها

در این بخش که حجم اعظم تصاویر ستایشی فرخی را شامل می شود، شاعر، ممدوحان خود و هر چیزی را که به نحوی به ممدوحان اختصاص دارد، با بیانی مبالغه آمیز ستوده است و در این کار، نهایت تلاش خود را به کار گرفته است تا جایی که در تحقق این هدف، بسیاری از باورهای ملی و ارزشهای دینی و اخلاقی را نیز نادیده انگاشته است. در این بخش سعی می شود، تصاویر به کار رفته در این توصیفات را به صورت دسته بندی شده، مورد بررسی قرار دهیم:

#### وصف ممدوح:

ممدوح ← جم، سام، رستم، فریدون، طوس، اسکندر و ... ( تشبیه ):

جم سیر و سام رزم و دارا بزمی	رستم کرداری و فریدون کاری ( ۳۸۷ )
در جنگ جستن چو طوس نوذر	در دیو کشتن چو رستم سام ( ۲۲۳ )
ز بهر قوی کردن دین ایزد	همی گرد اندر جهان چون سکندر ( ۵۵ )
ایا به مرتبت و قدر و جاه افریدون	ایا به منزلت و نام نیک اسکندر ( ۱۱۸ )

ممدوح ← سیمرغ، هما، اژدها ( تشبیه ):

روز مصاف و گه ناموس و ننگ	هر یکی از ما چو یکی اژدهاست ( ۱۹ )
---------------------------	------------------------------------

- امیر ما عضد دولت و مؤید دین  
او چو سیمرغ است آری و شهان جمله چو مرغ  
ممدوح ← خضر، سلیمان، حیدر، حاتم ( تشبیه ) :  
سال و مه اندر سفری خضروار  
تو چو سلیمانی و ری چون سبا  
از دل دریاست میر و از کف جیحون  
ممدوح ← ملک ( تشبیه ) :  
قوام دین پیغمبر ملک محمود دین پرور  
نهفتگان را ناجسته زان قبل بگذاشت  
ممدوح ← شیر، ببر، فیل، باز سفید ( تشبیه ) :  
در رزم همچو شیر همیدون همه دلی  
پیلی چو درپوشی زره، شیری چو برتابی کمان  
ایا به رزمگه اندر چو ببر شور انگیز  
ملکان مرغ شکارند و ملک باز سفید  
ممدوح ← ماه، خورشید، ستاره، زمین، فلک، بهرام ، عطارد، مشتری و ... ( تشبیه ) :  
نباشد بس عجب شاها اگر شادی کند شاهی  
به هر فضلی اندر جهان گشته پیدا  
چو تیغ گیرد بهرام دیس شورانگیز  
یکی ستاره برآمد میان کاخ امیر  
از حلیمی چو زمین است و به رادی چو فلک  
با خاطر عطاردی و با جمال ماه  
ممدوح ← ابر گوهر فشان و دینار قطره ( تشبیه ) :  
همه ساله گوهر فشانی ز دو کف  
زهی بزم را ابر دینار قطره  
گهی کهنتر نوازست او گهی دشمن گداز است او  
ممدوح ← نماز :  
به بیت قبل توجه شود.
- که بر بزرگان فرخنده سایه تر زهمای ( ۳۸۹ )  
مرغ با هیبت سیمرغ کجا دارد پای ( ۳۶۶ )  
خوابگه و جای تو مهد صباست ( ۱۸ )  
حاجب تو آصف بن برخیاست ( ۲۰ )  
در صدر او حاتم است و برزین حیدر ( ۱۲۷ )  
ملک فعل و ملک سیرت، ملک سهم و ملک سیما ( ۱ )  
که شغل داشت جز آن، آن شه فریشته فر ( ۶۹ )  
در بزم همچو شمس همیدون همه ضوی ( ۴۰۱ )  
ابری چو برگیری قدح، ببری چو دریازی به زین ( ۲۶۰ )  
ایا به بزمگه اندر چو ابر گوهر بار ( ۶۱ )  
تا جهان بود و بود، مرغ بود طعمه ی باز ( ۲۰۴ )  
ز چون توشه که شاهان چون ستاره اند و تو چون ماهی ( ۴۱۸ )  
چو تابان مهی بر سر کوهساری ( ۳۷۳ )  
چو جام گیرد خورشیدوار زرافشان ( ۳۲۷ )  
کزو جمال فزود اندر آفرینش رب ( ۹ )  
از تمامی چو جهان است و به پاکی چو هواست ( ۲۷ )  
با فر آفتابی و با سعد مشتری ( ۳۸۱ )  
همانا که تو ابر گوهر فشانی ( ۳۷۰ )  
زهی رزم را خسرو رزم گستر ( ۵۵ )  
به رادی چون سحاب است او به پاکی چون نماز است او ( ۴۱۲ )

- ممدوح ← بحر جود ( تشبیه ) :  
تو بحر جودی و خُلق تو عنبر و نشگفت  
از آنکه زایش بحرست عنبر اشهب ( ۱۸ )
- ممدوح ← درخت ( استعاره ) :  
هر که بر او سایه فکنند آن درخت  
رست ز تیمار و ز گُرم و خَزَن ( ۳۱۸ )
- ممدوح ← آتش تیز بر تیغ کوه و آتش افروخته در دل دشمنان ( تشبیه ) :  
او آتش تیز است بر تیغ کوه  
وان دیگران چون شمع بر بادخن ( ۳۱۶ )
- ممدوح ← آتش و آب حیوان و کوثر ( تشبیه ) :  
پیش تن دوستان ز رنج پناهی  
در جگر دشمنان فروخته ناری ( ۳۸۷ )
- ممدوح ← خرم بهار و باد خزان ( تشبیه ) :  
عدو را به تیغ آتشی و ولی را  
به دست و سخن آب حیوان و کوثر ( ۱۴۹ )
- ممدوح ← باران و دامادی که بارور کننده ی کشتزار و عروس جهان است ( تشبیه ) :  
گه مهربانی چو خرم بهاری  
گه خشم و کین همچو باد خزانی ( ۳۷۰ )
- ممدوح ← باران و دامادی که بارور کننده ی کشتزار و عروس جهان است ( تشبیه ) :  
مُلک چون کشت گشت و تو باران  
این جهان چون عروس و تو داماد ( ۴۱ )
- ممدوح ← خاری شکسته در چشم دشمنان و توتیایی سوده در چشم دوستان  
( تشبیه ) :  
چشم مخالفان را چونان شکسته خاری  
چشم موافقان را چون سوده توتیایی ( ۳۶۳ )
- ممدوح ← شمع ( استعاره از امیر محمد ) و چراغ ( استعاره از سلطان محمود ) :  
شمع داریم و شمع پیش نهیم  
گر بکشت آن چراغ ما را باد ( ۴۱ )

#### وصف اندام و اعضا و صفات و دیگر متعلقات ممدوح

- دست ممدوح ← دریا ( تشبیه ) :  
ابر گوهر بار زرین کله بندد در هوا  
گر ز دریای کفش خورشید برگیرد بخار ( ۱۰۸ )
- دست ممدوح ← ابر ( تشبیه ) :  
امید خلق غواص است و دستِ رادِ او دریا  
به کام خویش برگیرد گهر غواص از دریا ( ۲ )
- دست ممدوح ← ابر ( تشبیه ) :  
یک دست تو ابرست و دگر دست تو دریا  
هرگز نتوانی که نبخشی و نباری ( ۳۷۶ )
- دست ممدوح ← بحر گوهر پاش و ابر زر افشان ( تشبیه ) :  
تو دلی داری چو دریا و کفی داری چو ابر  
زان همی پاشی جواهر زین همی باری ذهب ( ۵ )

- اگر سخاوت باید کفش به روز عطا      چو بحر گوهرپاش است و ابر زر افشان ( ۲۷۴ )  
دست ممدوح و زر ← باد وکاه ( تشبیه ) :
- مثل زر کاهست و دست تو باد      خزانه ی تو و گنج تو بادخن ( ۳۰۹ )  
زر چو کاهست و دست تو باد      پیشگاه خزانه ی تو مهلب ( ۱۴ )  
دست ممدوح ← بدره ی زر افشان ( تشبیه ) :
- روز کوشش سر پیکانش بود دیده شکاف      روز بخشش کف او بدره بود زر افشان ( ۲۹۲ )  
دست ممدوح ← سپهر و آسمان ( تشبیه ) :
- هشت چیزش را برابر یافتم با هشت چیز      هر یکی زان هشت سوی فضل او دارد مآب  
تیغ او را با قضا و تیر او را با قدر      دست او را با سپهر و خشت او را با شهاب ( ۸ )  
دست و باده ی ممدوح ← فلک و خورشید ( تشبیه ) :
- باده بر دست تو همچون به فلک بر خورشید      اندر این لفظ یقینم که نباشد بهتان ( ۲۹۲ )  
دست ممدوح و بخشندگی ← جان و تن ( تشبیه ) :
- همانا دست گوهر بار او جان است و رادی تن      بلی رادی به او زنده ست و تن زنده به جان باشد ( ۳۰ )  
دست ممدوح ← درخت ( تشبیه ) :
- دست او همچو درختیست که چشم همه خلق      به بهار و به خزان بر گل و برگ و بر اوست ( ۲۹ )  
دست ممدوح و بخل ← قُلْ أَعُوذُ و اهریمن ( تشبیه ) :
- گریزنده گشته ست بخل از کفش      کفش « قُلْ أَعُوذُ » است و بخل اهرمن ( ۳۰۹ )  
دست ممدوح ← کان ( تشبیه ) :
- ز دل چه خواهد؟ فضل و ز کف چه خواهد؟ جود      دلش چه آمد؟ بحر و کفش چه آمد؟ کان ( ۲۹۸ )  
دست ممدوح ← جیحون ( تشبیه ) :
- از دل دریاست میر و از کف جیحون      در صدر او حاتم است و بر زین حیدر ( ۱۲۷ )  
چهره و دیدار ممدوح ← ماه ( تشبیه ) :
- خوش به گوش آید شعری که در آن شعر بود      مدحت خسرو با نعت رخی همچو قمر ( ۱۰۵ )  
دیدار ممدوح ← سیاوش ( تشبیه ) :
- ای سیاوخش به دیدار، به روم از پی فال      صورت روی تو بافند همی بر دیباه ( ۳۴۸ )  
چهره ی ممدوح ← گل بوستانی ( تشبیه ) :
- حدیث ار کند با تو از شرم گردد      دو رخسار او چون گل بوستانی ( ۳۹۳ )  
دیدار ممدوح ← چشمه ی حیوان ( تشبیه ) :

سخای او به چه ماند؟ به معجز عیسی	لقای او به چه ماند؟ به چشمه ی حیوان ( ۲۹۹ )
تن ممدوح ← پیل (تشبیه، در ترکیب وصفی پیلتن) :	
خسرو شیردل پیلتن دریا دست	شاه گردافکن لشکرشکن دشمن مال ( ۲۱۹ )
تن ممدوح ← کوه ( تشبیه ) :	
گر بدیدی تن چو کوه ترا	به نبرد اندرون نیبره ی سام
در زمان سوی تو فرستادی	رخش با زین خسروی و ستام ( ۲۲۹ )
تن ممدوح ← پولاد ( تشبیه ) :	
ز بس که رنج سفر بر تن شریف نهد	همی ندانم کان تن تنست یا پولاد ( ۳۴ )
دل ممدوح ← دریا ( تشبیه ) :	
دل خواجه است که هرگز نگراید به درم	دل خواجه نه دلستی که همانا دریاست ( ۲۷ )
دل ممدوح ← دل شیر (تشبیه، در ترکیب صفتی شیردل) :	
خسرو شیردل پیلتن دریا دست	شاه گردافکن لشکرشکن دشمن مال ( ۲۱۹ )
دل ممدوح در شجاعت ← فزونتر از دشت فراخ و بزرگتر از کوه کلان ( تشبیه تفضیل ) :	
وگر شجاعت باید دلش به روز و غا	فزون ز دشت فراخ است و مه ز کوه کلان ( ۲۷۴ )
طبع ممدوح ← هوا ( تشبیه ) :	
طبع او چون هواست روشن و پاک	روشن و پاک بی بهانه هواست ( ۲۶ )
خلق ممدوح ← عنبر ( تشبیه ) :	
تو بحر جودی و خُلق تو عنبر و نشگفت	از آنکه زایش بحرست عنبر اشهب ( ۱۸ )
خلق و خوی ممدوح ← بازار مشک و بوی گلاب ( تشبیه ) :	
رسم او حسن بهار و لفظ او قدر شکر	خلق او بازار مشک و خوی او بوی گلاب ( ۸ )
حلم ممدوح ← زمین ( تشبیه ) :	
حلم او سنگ زمین و طبع او لطف هوا	روی او دیدار ماه و کف او جود سحاب ( ۸ )
سخاوت ممدوح ← باد ( تشبیه ) :	
تا به دریا رسید باد سخاش	در شکسته ست زایش دریا ( ۳ )
هیبت ممدوح ← باد ( تشبیه ) :	
رزمگه زیشان چنان گردد که پنداری بود	هیبت تو باد و ایشان گاه و آن صحرا خشب ( ۶ )
خشم ممدوح و دشمنان ← آتش تیز و موم ( تشبیه ) :	
خشم او آتش تیز است و بداندیشان موم	موم هر جایی که آتش بود آید به گداز ( ۲۰۴ )

- امر ممدوح ← قضا ( تشبیه ) :  
آنکه با رای او یکیست قدر آنکه با امر او یکیست قضا ( ۳ )  
رای ممدوح ← قدر ( تشبیه ) :  
به بیت قبل توجه شود.  
رای ممدوح ← ابری که باغ دولت سلطان را آبیاری می کند ( تشبیه ) :  
دولت سلطان باغیست بهارش همه نور رای او ابری کان باغ همی دارد تر ( ۱۵۵ )  
دولت پادشاه ← باغی که بهارش همه نور است ( تشبیه ) :  
به بیت قبل توجه شود.  
رسم و آیین ممدوح ← بهار ( تشبیه ) :  
رسم او حسن بهار و لفظ او قدر شکر خلق او بازار مشک و خوی او بوی گلاب ( ۸ )  
لفظ و سخن ممدوح ← شکر ( تشبیه ) :  
به بیت قبل توجه شود و نیز این بیت:  
باز گنجی بدهد چون قدحی باده خورد به دل خرم و روی خوش و لفظ چو شکر ( ۱۳۵ )  
سخن ممدوح ← پاکتر از درّ خوشاب ( تشبیه ) :  
گر سخن گوید تو گوش همی دار بدو تا سخنها شنوی پاکتر از در خوشاب ( ۱۵ )  
سخن ممدوح و سخن دیگران ← ابر و گرد و غبار ( تشبیه ) :  
سخن نیکوی ما و سخن او ز قیاس همچنان باشد چون گرد به نزدیک سحاب ( ۱۶ )

### وصف لشکریان ممدوح

- لشکر ممدوح ← آهنین دیوار ( تشبیه ) :  
چه وقت بود و کی آنکه که لشکر تو نبود چنین که هست کنون، همچو آهنین دیوار ( ۶۵ )  
لشکر سلطان ← لعبتان خزر ( استعاره ) و سرو ( تشبیه ) :  
حلقه ای ساخت پادشاه جهان گورد ایشان ز لعبتان خزر  
راست گفتمی که دشت باغی گشت گورد او سرو رست سرتاسر ( ۱۰۱ )  
لشکر ممدوح ← ستاره ( تشبیه ) :  
تو نگفتمی به چه ماند، نه من ایدون گفتم که به مه ماند و مه را ز ستاره لشکر ( ۱۰۶ )  
لشکریان ممدوح ← مه تابان و زهره ی ازهر ( استعاره ) :  
چو گرد خویش نگه کرد مار و ماهی دید به گرد تو مه تابان و زهره ی ازهر ( ۷۳ )

ریدکان سرایی<sup>۱</sup> ← ژاله<sup>۲</sup> ( تشبیه ) :

ز ریدکان سرایی چو ژاله بر سر آب      بدان کناره فرستاد کودکی سه چهار ( ۶۳ )

### وصف سلاح ها و آلات جنگ و شکار و اسبان جنگی ممدوح

تیغ ممدوح ← ارغوان ( تشبیه ) :

تیغ ها چون ارغوان و روی ها چون شنبلید      آن ز خون خلق و این از بیم تاراج و نهب ( ۶ )

تیغ ممدوح ← آتش ( تشبیه ) :

به آتش ماند اندر جنگ تیغ آب رنگ تو      خداوند آب گردانید آتش را به چنگ تو ( ۴۲۳ )

تیغشان باشد چو آتش روز و شب بدخواه سوز      اسبشان باشد چو کشتی سال و مه دریا گذار ( ۵۶ )

تیغ ممدوح ← آب ( تشبیه ) :

به آب ماند شمشیر تیز او گر آب      سرشته باشد با آتش زبانه زنان ( ۲۷۴ )

تیغ ممدوح ← ابرخونبار ( تشبیه ) :

تیغش به گه جنگ چو ابريست که آن ابر      خون بارد از آن گونه که باران بهاری ( ۳۹۲ )

ابریست تیغ تو که به جنگ اندر      باران خون پدید کند هزمان ( ۲۸۲ )

تیغ ممدوح ← دیواری از آهن و روی ( تشبیه ) :

شمشیر تو پشت سپه شاه جهان را      از آهن و از روی برآورده جداریست ( ۲۲ )

خنجر ممدوح ← گلنار ( تشبیه ) :

هنوز رایتش از گرد راه چون نسرین      هنوز خنجرش از خون تازه چون گلنار ( ۵۱ )

تیغ ← مردمخوار ( صفت ) :

اجل خواهد که همچون تیغ مردمخوار تو باشد      قضا خواهد که همچون تیر جان اوبار تو باشد ( ۴۲۳ )

تیر ← جان اوبار ( صفت ) :

به بیت قبل توجه شود.

خدنگ و تیر ممدوح ← ستاره ای که با دل دشمن قران می کند ( تشبیه ) :

خدنگ تیز روشن را یکی ستاره شناس      ستاره ای که کند با دل عدوش قران ( ۲۷۴ )

خدنگ ممدوح ← پیکی که منزلش در استخوان دشمنان است ( تشبیه ) :

خدنگش تیزرو پیکی که از رفتن نیاساید      ولیکن منزلش تا باشد اندر استخوان باشد ( ۳۱ )

- :

- :

نیزه ی ممدوح ← درختی که میوه ی آن دل دشمن است ( تشبیه ) :  
ای نیزه ی تو همچو درختی که مر او را در هر گرهی از دل بدخواه تو باریست ( ۲۳ )  
سرنیزه و سنان ممدوح ← خوابی که تن را از جان خالی می کند ( تشبیه ) :  
به خواب ماند نوک سنان او گر خواب چو در تن آید تن را ز جان کند عریان ( ۲۷۴ )  
رایت و علم ممدوح ← نسرين ( تشبیه ) :  
هنوز رایتش از گرد راه چون نسرين هنوز خنجرش از خون تازه چون گلنار ( ۵۱ )  
منجوق و ماهچه ی علم ممدوح ← نیلگون ابری که گل ( استعاره از خون ) بر زعفران  
( استعاره از چهره ی زرد و ترسان دشمن ) می بیزد ( تشبیه ) :  
علامت کش به گوش نیزه منجوق اندر آویزد بر آید نیلگون ابری که گل بر زعفران بیزد ( ۴۲۳ )  
کمند ممدوح ← اژدها و عصای موسی که تبدیل به مار شده ( تشبیه ) :  
اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار ( ۱۷۷ )  
اسب ممدوح ← کشتی دریا گذار ( تشبیه ) :  
تیغشان باشد چو آتش روز و شب بدخواه سوز اسبشان باشد چو کشتی سال و مه دریا گذار ( ۵۶ )  
اسب ممدوح ← تاجی آراسته از لؤلؤ شهوار ( تشبیه ) :  
اسبی که چنو شاه دهد اسب نباشد تاجی بود آراسته از لؤلؤ شهوار ( ۸۱ )  
اسب ممدوح ← باد و آتش ( تشبیه ) :  
ندانم که باد است یا آتش است به زیر تو آن باره ی پیلتن ( ۳۱۲ )  
اسب ممدوح ← ابر، نهنگ، دیو، پلنگ، شیر ( تشبیه ) :  
چو ابر باشد و از نعل او جهان پر برق اگر ز ابر جهد برق بس شگفت مدار  
نهنگ دریا خانه است و دیو دشت وطن پلنگ کوه پناه است و شیر بیشه حصار ( ۱۵۹ )

#### وصف کاخ ها و سراها و نشستگاههای ممدوح

وصف کاخ های امیر یوسف ← سپهر، بهار، باغ، ماه، عروس و ... ( تشبیه تفصیلی ) :  
کاخهایی که سپهریست به هر کاخی بر کاخهایی که بهاریست به هر کاخی در  
هر یک از خوبی چون باغ به هنگام بهار وز درخشانی چون ماه به هنگام سحر  
هر یکی همچو عروسی که بیاراید روی وز بر حله فرو پوشد دیبای بزر  
خاصه آن کاخ که بر درگه او ساخته اند آن نه کاخ است سپهریست پر از شمس و قمر  
بدل پنجره بر گردش سیمین جوشن بدل کنگره بر برجش زرین مغفر

بزمگاهست و چو از دور بدو درنگری  
بزمگاهی را ماند همه از تیغ و سپر  
سایبانهاش فروهشته و کاخ اندر زیر  
همچو سیمرغی افکنده به پای اندر پر ( ۱۳۱ )  
وصف باغ نو و کاخ و مجلس و دریاچه ی کاخ سلطان محمود ← پیوستن مهر، رخسار  
و دست دلبر و ... ( تشبیهات متعدد و تفصیلی ) :

به باغی چو پیوستن مهر خرم  
به باغی چو رخساره و دست دلبر ...  
به کاخ اندرون صفه های مزین  
در صفه ها ساخته سوی منظر  
یکی همچو دیبای چینی منقش  
یکی همچو ارتنگ مانی مصور ...  
وزان کاخ فرخ چو اندر گذشتی  
یکی رود و آب اندرو همچو شوکر  
به رفتن ز تیزی چو فرمان سلطان  
به خوردن ز خوشی چو عیش توانگر  
نه چرخ است و اجزای او چون ستاره  
نه ابرست و آوای او همچو تندر ...  
زمینش به کردار پیشینه کرده  
کران تا کرانش به کردار مرمز  
بدو اندرو ماهیان چون عروسان  
بگوش اندرون پرگهر حلقه ی زر ( ۵۴ و ۵۵ )  
قصر و پیرامون قصر ممدوح ← کعبه و بطحا ( تشبیه ) :

طواف زایران بینم به گرد قصر تو دایم  
همانا قصر تو کعبه ست و گرد قصر تو بطحا ( ۲ )  
کاخ ممدوح ← بهشت و بهار نوشاد ( تشبیه ) :  
تو تن آسای به شادی و ز ترکان بدیع  
کاخ تو همچو بهشت است و بهار نوشاد ( ۴۶ )  
سرای ممدوح و مسند و صدر ← حرم زایران، منا و صفا ( تشبیه ) :  
زایران را سرای او حرمست  
مسند او منا و صدر صفا ( ۴ )

### مدایح و اشعار ستایشی

شعر مدحی ← گوهری که معدنش، طبع شاعران مدیحه پرداز است ( تشبیه ) :  
مدیحش گوهر است و طبع مداحان مر آن را کان  
گرامی گوهر آن باشد که آن را طبع کان باشد ( ۳۲ )  
مدح و شعر مدحی فرخی ← درج معانی و لؤلؤ شهوار ( تشبیه ) :  
مدح تو و بیت آن چو درج معانی  
شعر من و لفظ آن چو لؤلؤ شهوار ( ۹۵ )  
شعر مدحی ← در ( تشبیه ) :  
شاعران را ملکان خواسته آنگاه دهند  
که بدیشان بطرازند مدیحی چو درر ( ۱۳۶ )  
شعر مدحی ← گلاب و شکر ( تشبیه ) :

اگر این شعر که گفتم چو گلابست به طبع اندر آن باز یکی شعر طرازم چو شکر ( ۱۷۲ )  
شعر و غزل ستایشی ← حله (استعاره و تشبیه) :  
با کاروان حله برافتم زسیستان با حله ای تنیده زدل بافته ز جان ( ۳۲۹ )  
غزلی خوان چو حله ای که بود نام صاحب بر او به جای طراز ( ۲۰۱ )

## ۲- توصیف دشمنان ممدوح، لشکریان و ...

فرخی در جهت توصیف ممدوحان خود، گاه گاه به توصیف دشمنان آنها و زبونی آنها در برابر این ممدوحان می پردازد. غالباً شیوه ی فرخی در این گونه توصیفات، به شکلی است که ابتدا، دشمنان این ممدوحان را بسیار قدرتمند و با عظمت و شکست ناپذیر جلوه می دهد اما آنگاه که در مصاف با ممدوحان شاعر قرار می گیرند، همیشه شکست خورده و ناتوان هستند و در واقع این شیوه ی شاعر، کوششی دیگر در جهت بالا بردن شأن و قدرت و شوکت ممدوحان، محسوب می شود.

اینک تصاویر به کار گرفته در این نوع توصیف را مورد بررسی قرار می دهیم :

دشمنان ممدوح و هیبت ممدوح ← کاه و باد ( تشبیه ) :  
رزمگه زیشان چنان گردد که پنداری بود هیبت تو باد و ایشان کاه و آن صحرا خشب ( ۶ )  
دشمن ممدوح ← خسر جنگجوی باداماد ( تشبیه ) :  
بد سگال تو و مخالف تو خسر<sup>۱</sup> جنگجوی باداماد ( ۴۵ )  
دشمن ممدوح و خشم ممدوح ← موم و آتش تیز ( تشبیه ) :  
خشم او آتش تیز است و بداندیشان موم موم هر جای که آتش بود آید به گداز ( ۲۰۴ )  
پادشاه سپاه دشمن ← مار ( تشبیه ) :  
شه سپه شکن جنگجو ز پیش ملک میان بیشه ی گشن اندرون خزید چو مار ( ۶۴ )  
دشمن ممدوح ← خیشی که ماه به او آسیب می رساند ( تشبیه ) :  
ولی را در دهن نوشی عدو را بر جگر نیشی عدو خیشست و تو چون ماه تابان آفت خیشی ( ۴۲۱ )  
سپاه دشمن ← درختان گشن ( تشبیه ) :  
چون درختان گشن بودند از دور و به تیر بفتادند بدان سان که فتمد میوه ز دار ( ۷۹ )  
سپاه دشمن ← آهنین دیوار ( تشبیه ) :

<sup>۱</sup>- خسر : پدرزن

- کشیده صف ز لب رود تا به دامن کوه سپاه شار به مانند آهنین دیوار ( ۶۳ )  
هر یک از سپاهیان دشمن در رویارویی با ممدوح ← مورچه ای که دانه ای سنگین به  
دهن گرفته باشد ( تشبیه ) :
- مبارزان عدو پیش او چنان آیند چو مورچه که بود برگرفته دانه گران ( ۲۵۴ )  
هر کدام از لشکریان دشمن ← کوه ( تشبیه ) :
- همه چو کوه بلندند روز جنگ و جدال بلند کوه به دندان ها کنند شیار ( ۶۵ )  
سپاه دشمن ← سپاه یاجوج ( تشبیه ) :
- راست گفتمی سپاه یاجوج اند که نه اندازه شان پدید و نه مر ( ۱۲۵ )  
چهره ی گرفته و درهم دشمن ← توز کمان ( تشبیه ) :
- روی چون توز کمان گردد مخالف را به غرب گر به شرق اندر کشد خسرو سوی مغرب کمان ( ۲۷۶ )  
چهره و خون دشمن ← شنبلیله و ارغوان ( تشبیه ) :
- تیغ ها چون ارغوان و روی ها چون شنبلیله آن ز خون خلق و این از بیم تاراج و نهب ( ۶ )  
از روی ها بروید گل های شنبلیله بر تیغ ها بخندد گل های ارغوان ( ۳۳۰ )  
چشم حاسدان ← گفته نار ( تشبیه ) :
- ز اقبال سلطان بر او حاسدان را شد از اشک هر چشم چون گفته ناری ( ۳۷۴ )  
دل دشمنان ممدوح ← سنگ آهن ربا ( تشبیه ) :
- دل اعدای او سنگ است لیکن سنگ آهن کش از آن پیکان او هرگز نجوید جز دل اعدا ( ۲ )  
موی بر تن دشمنان ← زوبین ( تشبیه ) :
- دوستانش را شود حنظل طبرزد در مذاق هر سر مو بر تن بدخواه او زوبین شود ( ۴۳۲ )  
موی بر تن دشمنان ← دندان مار ( تشبیه ) :
- باژگونه دشمنانش را زبیم کلک او موی گردد باژگونه بر بدن دندان مار ( ۱۶۹ )  
حباب های موجود بر روی خون دشمنان ← گنبد های بیجاده ( تشبیه ) :
- سیل خون اندر میانشان رفته و برخاسته بر سر خون همچنان بیجاده گنبد ها حباب ( ۶ )  
درق های دشمن ← کاغذ آماج تیر سلطان ( تشبیه ) :
- گشته از تیر خدنگ اندر کف مردان به جنگ درق ها چون کاغذ آماج سلطان پر ثقب ( ۶ )  
در و دیوار حصار دشمن ← حله ( تشبیه ) :
- به یک زمان در و دیوار آن حصار قوی چو حله کرد و مر آن حله را ز خون آهار ( ۶۳ )

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooen.com](http://www.kandooen.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)

[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)

[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1  
Directory:  
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm  
Title: فصل پنجم :  
Subject:  
Author: user  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 3/22/2012 12:27:00 PM  
Change Number: 1  
Last Saved On:  
Last Saved By: hadi tahaghoghi  
Total Editing Time: 1 Minute  
Last Printed On: 3/22/2012 12:27:00 PM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 55  
Number of Words: 14,063 (approx.)  
Number of Characters: 80,164 (approx.)